

7/16

now

cello



۴۷۲
 ۵۴
 ۵۴

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب
 علمي ربيع
 افنخل الحاج
 وخلفه
 احمد خوارزمي

العين
 شاف

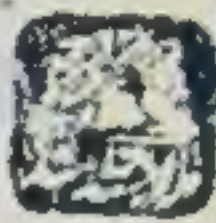
۳۸۰۵۹
 ۳۸

کتابخانه مسجد اعظم
 شماره قفسه: ۶۵
 شماره کتاب: ۴۵۴
 تاریخ ثبت: ۷۸/۲/۴
 شماره مسلسل: ۱۳۸۷

کتابخانه عمومی صاحب الامر
 ۱۳۸۷
 مرکز اسناد و کتابخانه ملی
 سازمان اسناد و کتابخانه ملی

نام کتاب
 تاریخ ثبت
 شماره عمومی
 شماره مسلسل
 ۹۴۸۴

هذا كتاب
الملحة في بيان علائق
الزخلة والنهر بحسب
الاصفها



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه
واله اجبت **اما بعد** اين كتابي كه نيت در احكام و
كه در اعمال و اخلاق و حكم بردن اين ملحه و اين مختصر
از تصنيفات حضرت دانشال پيغمبر عليه السلام و دروي از حكاي
قديم چون هر مرد و بوزر و جمهور و جامايه و محكمات و الناس
حكيم از هر خبري كه از موده اند آورده ام و بعد از او مختصر
از كتاب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام استخراج نموده و چون
قواعد اين ملحه و كتاب بحسب ما فهميده ام استقام قواعد
اين مختصر را بجهان طريقت مقرر داشته ام و حضرت امام جعفر صادق
كتاب خود را ملحه نام كرده اند و چنان دان كه ملحه ملحه و قسطه غلبه

مثل

قل و خون بر پشت منخني من القتال و بين الصلاح من امدات
و از اين ملحه و كتاب نيتي كه ياد كرده ام حكم و احكام ياد كرده ام و
مرتبه است بر و از نه باب هر بابي بيست و پنج فصل و در هر فصل
علائقها را نهاديم و نقل اين دو كتاب بيشتر عربي بود و در اين
كتاب مختصر بقرآن مجيد كرديم و نمايش را اصول الملحه نهاديم
زيرا كه اصول كتابها را محكم داد و اين كتاب شرح كرديم بدانكه
مقصود از علائق اين بود كه چون علامت يكد و بيشتر چنان
بود كه ميتواند و كس پيدا شود حكم و دليل را نگاه كند اگر حكم و دليل
بر خير بود پس خدا را شكر كند و احسان و خيرت كند با انسان را
خواهد بود و اگر حكم شر و فتنه بود از خدا و معصيت توبه
كند و در طاعت و احسان بغير ابد و غافل نباشد تا خضع
بفضل و كرم خویش شر و فتنه از انسان بگذراند و بركه است
الاسباب علامت خبرها بر مريد داد و خدای عز و جل فرمود
بحكم خویش موجود كرد است چنانكه در كتاب خویش ياد كرده ام
كافي قوله تعالى و انبئناهم من كل شئ سبباً و بهر پيغمبر فرمود
و لكل شئ سبب پس از راه خویش موجود فرموده است چنانكه سبب
علامتها خبر از فضل و رحمة او بود سبب علائقها شر از عدل
و خشم و بي بود و از حوائج توفيق در خواستيم و بيا كرده ام اين كتاب
تا از اين ياد دارند و نادر كاري باشد و در چكران و انگشت
باشد و مريد و ثواب و دو جهان حاصل شود و چشم دارند
كه چون اين فایده بردارند ما را بدعا ياد كنند ان شاء الله

ذلك

در مثال بیجا

سواره کسودار اگر در این ماساره کسودار بر اینا کرد و روا
مشرق بر اینا دلایل کند و خنک و خنک از خنک و راه زنان و خنک
در جها و بیرون مکن خوانج و صغف احوال دین و خون و خنک
و دین و ظلم و جور و ملک و رعیت بود و در ج و خنک بود و مردم
را در و لایت مشرق بعد از آن پادشاهان و خوانج و ظفر ناپند
و در سکاری بود بعد از آن و لاینها این کرد و مردم از ام کپند
و اگر بیجا نبه مغرب بر اینا دلایل کند و مردم پادشاه نامار و فرنگ
و در و لاینها اینم اشفکی بود و کرای طعام در میان مردم و جند
و حضومت باشد **فصل هفتم در سبب ترک حکم**
ستاره بزرگ اگر در اینا ستاره بزرگ بیفتد و لیل کند که
پادشاه بیاید و یا پادشاه انولا پش خنک کند و پادشاه
هلاک کند و بجای وی بنشیند و و لایت خراب کند خاصه
از آن جانب که ستاره افتاده باشد بعد از آن مردمان اند
و انجاح و فلاح روی کند و احوال مردمان بیکو شود **فصل**
ششم در قوس و قوس اگر در اینا قوس قوس بیجا
مشرق بیفتد دلایل کند که در میان پادشاهان خنک و خصوص
افتد و بیجا مردم از هر دو جانب گشته شوند و اگر در اینا
مغرب بیفتد دلایل کند که مردم بیجا ستاره ساطع و شکی بود
خاصه و لایت مغرب و بعضی از حکما گفته اند دلایل کند
مرد و تار و پیکاران و بیرون مکن خوانج و پادشاه و لایت بود
و اگر در اینا مویر اینا بیجا مغرب بیفتد در این ساطع و شکی بود

در سبب ترک حکم

در قوس و قوس

در مثال بیجا

امام و باران بیجا بود چنانکه گشت و لایت روم مصر
رشد و بیجا آمد **فصل هفتم در سبب ترک حکم**
در اینا حربه بیفتد بیجا بیفتد دلایل کند که در و لایت مشرق
اهل تجارت بیجا مال جمع کنند و اهل صفا از هر جایی هم
جمع شوند از بیم بدخواه و یاران بیجا باران و اگر در اینا
مغرب بیفتد دلایل کند که ستاره ساطع و شکی بود و
ملخ بیجا بیجا ستاره ساطع از وی مردم در عذاب باشند
باخر کار خنک بیجا آمد ماه بیجا بود **فصل هشتم در حکم**
سحاب اگر در اینا سحاب بیجا بیفتد دلایل کند که
شکی مردم و از آن نوحه و معیشت و خیر مردم خاصه در
ماه و اگر در آخر ماه باشد و رعیت بیجا بیجا پادشاه
و سم رسد اگر بیجا بیجا بیفتد خاصه که ماه نافضل بود
بود دلایل کند که زمین ساطع سرد بود و برف بیجا بود
و مردمی بزرگ و پادشاه خاصه شود و در و لایت بیجا
خراب کند و رعیت از وی بیجا گشت **فصل نهم در سبب ترک حکم**
در عجا اگر در اینا ماه از اسماء بیجا بیفتد دلایل کند که
در اینا سمارک بیجا باشد و مردم از هر دو جانب بیجا بیفتد
امتا غله و حب و بیجا از آن باشد و گشت و بیجا بیجا
آخر **فصل دهم در سبب ترک حکم** **فصل دهم در سبب ترک حکم**
در اینا از هوا بیجا شود دلایل کند که پادشاه و لایت
و اشفکی و لایت و شکی طعام و نا امن از زندان و راه زنان

در سبب ترک حکم

در سبب ترک حکم

در قوس و قوس

در سبب ترک حکم

درمنا آری

و یکی مردم و قاصد بود و فرمود و انکین بیستابون فصل
در بیان اعدا که در این شمارند و غیره دلیل که صلاح حال
و جزو برکات بیستاد این است که بود و اگر بد وقت غریب
ماه فاضل التور بود دلیل کند که در اول سال چنانچه پانز
افتد و قبل و فتنه و غارت بیستابون بود مردم در غم و
اندیشه افتند اهل تجارت را کس و معیشت کم بود و اطمینان
فرمان بیاید و آخر صلاح پیدا شود فصل چهارم
در بیان رخصت که اگر در این رخصت که کرد و دلیل کند
بوانکه در این سال چنانچه پانز افتد بیستاد و قبل و غارت
بیستابون مردم در اندیشه باشند و اهل تجارت کس و معیشت
کم بود فصل پنجم در بیان حکم صلعه که در این
صلعه و اثر فرود آید از هوادلیل و جور و ستم یار شاه و
رعیت و نیز دلیل کند و سخت بودن زمان و بیستای بر و
و خصوص و مخالفه ملوک با یکدیگر و شوش مردم فصل ششم
در بیان آن که در این پانز از آن سخت یار و دلیل کند که مردم
در این سال جز بیستابند و صو و جو و جواهرات زمین
و کما و ماهی و در این سال فرمان باشد مردم را کس و منفعت
باشد اما چنانچه پانز اینمائی افتد و بد فصل هفتم
در بیان آن که در این پانز اگر بیستابار و دلیل کند و بخ
و بخن بیستاد و رعیت لشکریان و شوش و اختلاف مردم
و جزوه از اجف و خزان بازار و کافران و مضرت ایشان از

۱۰۰

۱۵۵

三

سجده

五

حرفها اول مجزا

[illegible]

منه

وكم

کتابخانه

۱۰۰

مختار

و در حق آن بیشتر بود فصل بیست و یکم در بیان آنکه
اگر در این ماه بانک از هوا بشنوند دلیل کند بر فساد
و نامشاکاری مردمان بازمان خود و مردان با یکدیگر و
در مجاورت بسیار چون سرسام و زان بخشیدیم تا
بود اما ترخا از آن بود فصل بیست و دوم در بیان آنکه
از زمین اگر در این ماه بانک از زمین بشنود دلیل کند
که اندرین سال را بولایت هلاک شود و مردم در آن
باشند و در آخر سال طاعون کشی پیدا شود و احوال بارگاه
دشوار بود از سبب آن که از دهان فصول بیست و سوم
در زمین که در این ماه زمین لرزه بود دلیل
کند بر یک احوال خلایق و جزایای زحیف و کلا
مصرف شده و خون ریختن بود و هم چنین در ولایت
خاک و سراسر جهان پادشاه بود و اگر زمین لرزه در روز
پادشاهی در بولایت پدید آید و نا ارض بود از در آن و راه
نشان و راهها دشوار شود و در ولایت و مردم و کشتی
بسیار بود و در میان شرف حضور است و رعیت را از
آن رنج و سخت بسیار رسد و اگر از زمین لرزه شنیده شود
ببند دلیل کند در میان مردم خفا و اختلاف افتد
و در زیر و از پادشاه ظلم و عداوت پیدا شود و عاقلان
آفت از ملحد سد و فحش و شکی پیدا آید و اگر زمین لرزه در
شب بود شرف شده و مردم بسیار بود و رعیت از پادشاه

فصل بیست و یکم

فصل بیست و دوم

فصل بیست و سوم

و ستم بسیار شد و قتل عام بپاگان یا در این ماه
و ستم بسیار شد و قتل عام بپاگان یا در این ماه
بفایده سوار در این بحث ماه بدانکه این ماه ستمی بود
بود و در هم ستار مار شایان بود و ستار و تافرو شود
اندری شرط بر آید و عواقر شود و در این ماه بسیار
شود و اهتاف نه گویند و مزاج فصل قوی شود و بارها
در جانب شرقی بسیار ناضع بود و خوردن نهاده و با آنها
بوکه و گوشت شکار و جماع کردن و بگوشت رفتن نیکو بود و
روغن با سبب اندرین ریختن و آب شستن خوردن و بویها
بوییدن و از شرابها و چیزهای گرم پرهیز کردن نیکو بود و اگر
در این ماه هلال در منزل شرطبین بود دلیل کند که بازار آن
باز دو سال بایر گشت باشد و کسب مردم نیکو بود و اگر در اول
ماه خشکی بود البته در هفتم ماه باران بیاید و اگر نیاید
تقوی با الله خدا بپاگان بپاگان خود خشم گرفته باشند و هم
اینها و فساد مردم علیهم بود فصل اول در حکم کسوف
اگر در این ماه کسوف بود دلیل کند که حادتها و خجستهها از جف
پیدا آید و عالمی بزرگ بدید آید و درختان و میوهها افت
رسد و چهار صعب بود و اگر در آن فتاب بود کسوف بیخ
بود دلیل کند که جنگ عظیم و خون ریختن بسیار بود و غلها
را آفت رسد و فتنان آید و هلاک شوند فصل دوم در
خسوف اگر در این ماه خسوف بود دلیل کند که در شهرها و

در اول بحث

دعوت

فصل بیست و یکم

فصل بیست و دوم

و بنا بر این مال بزرگان بود فصل در هر ماه
 این ماه در پنجاب مشرق پسند دلیل کند که در و لا باشد
 و بلا در خزان الحظی و سگی بود و مردم در اینجا بستانه لک شود
 و اگر پنجاب مغرب پسند دلیل کند که خنک و خضو و خون
 و بختن مد و لا باشد مغرب بود و پادشاهانند با رجور و ظلم کند
 و بزان در هر و لا باشد پادشاه بود فصل در هر ماه
 اگر در انبیا سرخی پنجاب مشرق پیدا شود دلیل کند بر فتنه
 و بلا و در خزان و آشفتنکی مد و لا باشد و در میان سرها
 بود و در و لا باشد پادشاه بود فصل در هر ماه
 اگر در انبیا عجب است و استماید شود دلیل کند که اندر این ماه
 بزان پادشاهان و خداوند مال را از سلطان کوزند و پسند
 و حضرت پند و کشته ها در دریا غرق شوند فصل در هر ماه
 در ماه و سطره هوا اگر در انبیا ما شد شخصی در
 هوا پیدا شود دلیل بر غم و اندوه مردم بود و در مقام
 و بیمار و صعب ملاک شد پادشاه بزرگ و قتل و خون و خنجر
 و بدی حال رسانا بود فصل در هر ماه
 انبیا در عذبه دلیل کند که از هفتیه اول بخیزد صلاح پادشاه
 در شهر و او غله و جو و بجا اندین شاینگو بود و اگر باغ و نیک
 و عدا در شمالی بود دلیل کند که اندین شایسته و کشت و
 و در خانان کور و اقشار بود و اگر نیا غریب و عدا ماه و لا
 باشد غم و فراخ بود و جو و بجا پادشاه بود و نیک کردن مردم

در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره

پادشاه بود و اگر در عذبه و عدا ماه و لا باشد دلیل کند که
 کفتم بدست ایند باشد فصل در هر ماه
 انبیا بر و پادشاه پادشاه بود و خاصه در و لا باشد
 اگر نیا در خشک بود و باد سخت و در جانب مشرق و در کور
 ملاک شود و اگر پنجاب مغرب بود دلیل کند که شاینگو بود
 و غله و جو و بجا پادشاه بود و اما جمعی از مردم پادشاه و
 کار بپرند و کام و توله و سرفه و این شاینگو و اما در
 شاینگو و از این طعام بود فصل در هر ماه
 اگر در این ماه از استمالش بار و بجا پادشاهان شود و
 کند و خنک و خضو و آشفتنکی و لا باشد و غم و اندوه مردم
 و نیز دلیل کند بر عدا و پادشاهان و در خنک و خضو و
 فصل در هر ماه اگر در این ماه از استمالش بار و بجا
 دلیل کند بر اقبال و شایکی شاینگو و لا باشد و کلام مردم
 بود و گفته اند که پادشاه که هیچ ملوک بر سرفه نباشد و
 در طاعت خود پیش باشند و کاه و غله فراوان بود و بزان پادشاه
 پادشاه و بزان پادشاه و سال این بود فصل در هر ماه
 در هر کور اگر در انبیا انکور ببارد دلیل کند بر پشای مردم
 و بیمار و خوف و خون و بختن خاصه در و لا باشد و بزان
 پادشاه بود و بزان زمین و کاه پادشاه بود و کار شاه پادشاه
 بود و در شمشیر و غله و شود فصل در هر ماه
 سخن اگر در انبیا خنک و سرح از استمالش بار و دلیل کند که

در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره
 در ماه و سطره

از اجنه اشفکی فلات و نوافع و غم و بدکار مردم اولاد شود
و بنابر زمین و غله و جوها کثرت بود و فصل **در فسطاطها**
و زرع و کرمها که در اینها دوزخ و کرم از آنها پدید آید و دلیل کند
بر بیماری صعب چون سرسام و بوسام و ذات الحبه و آنچه بدین
مانند بود و مرگ چنانچه پادشاهان و مریدان و غم و اندیشه از بسبب اشفکی
و بیکه بشود از یاد شاهان و رعیت جو و ظلم رسد فصل
در فسطاطها اگر در اینماه غبار از آسمان باران هوا پیدا
شود دلیل کند که در همان فرقه ماه پدید میشوند و پادشاه
خراش خشک کنند و پادشاه از دنیا بخود خروج کند و بیگانه
از مردم از لشکرش مصرت رسد و سرانجام ظفر پادشاهان
بود و دشمن مغمور کرد و فصل **در فسطاطها** اگر
در اینماه باران یکی از هوا پیدا شود دلیل کند بر بادهای و هوا
افت کش و غله و مرگ چنانچه پادشاهان و خصوصاً بایک و جزای
از اجنه و در دوزخ بازندگان بود و فصل **در فسطاطها** اگر
در اینماه باران سخت بود دلیل کند که در پی بزرگ هلاک شود
و چون ریختن بستان بود و یکی چنانچه پادشاهان بود و اما کثرت و جو
از آن بود و غم و اندوه مردم و اشفکی و فلات بود و نه سال
سویکاست و بود و برف و بستان بود و چنانچه پادشاهان از سرما هلاک
شوند فصل **در فسطاطها** اگر در اینماه هوا که در اینماه
پادشاهان زمین بشوند دلیل کند بر کوهی پادشاهان و کوهی آتشها
و غم و اندوه و خصوصاً مرگ پادشاهان که در اینماه پدید آید که پادشاه

در فسطاطها

در فسطاطها

در فسطاطها

در فسطاطها

در فسطاطها

از مولات هلاک شود و فصل **در فسطاطها** اگر در اینماه
اگر پادشاهان و هوشوند دلیل کند بر جنگ و خصومت و خون
ریختن و غم و اندوه مردم و اشفکی و فلات و در میان سرما
بود و برف و بستان بود و بستان پادشاهان از سرما هلاک شوند
فصل **در فسطاطها** اگر در اینماه هوا که در اینماه
لوزه بستان کشد و فلات و غم و غلطی و مرگ چنانچه پادشاهان پدید
بود و در خان ضعیف کرد و در خاصه در زمین لوزه بود
بود و کوه از زمین لوزه لک و بستان بود و فتنه و خون ریختن
بود و اگر ماه بکوه و ماند با کم بود دلیل کند بر بستان و بستان
و هم چنین بد و کوه پادشاهان و پادشاه مغرب اکابر
بنکوب بود و در دشمن پدید آید و پادشاهان مغمور کند و از کوه
پدید کند و اگر بار زمین لوزه سوی و نعام بود دلیل کند که با
بیم و بلا و محنت بود از دشمنان و فلات شام و نوحه از آن
بود و از بستان پادشاهان و دخل پادشاهان شود و پادشاهان مردم مانده
اگر در وقت زمین لوزه آوازی بشوند دلیل کند که در میان
جنگ فتنه بود و پادشاهان بستان پادشاهان و کوه زمین لوزه بستان
دلیل کند بر بستان و کوهی پادشاهان و کوهی پادشاهان و اشفکی
مردم با یکدیگر و الله اعلم بالصواب فصل **در فسطاطها** اگر در اینماه
اگر در اینماه برف و بستان پادشاهان و کوهی پادشاهان و کوهی پادشاهان
سوز بود و در چاه از وی سواره بنظرین بپاید و در هر روز
شود و در زمین از وی سواره و پادشاهان و کوهی پادشاهان و کوهی پادشاهان

در فسطاطها

در فسطاطها

در فسطاطها

در ماه آخر بهار

و در این ماه بارها خوش خیزد اما صا شود و بیل مصر نیاید
 که در غذا از هر چه لطیف و نایب است که در پیش از غذاها
 خوردن نیکو بود و گوشت کوسه خورند و بجمام رفتن
 و پیرهن کردن از چیزها شور و سرکه و گوشت کاه و مناسبت کم
 باید خورد **فصل در حکم کسوف** اگر در این ماه کسوف
 بود دلیل کند که خبرهای آنجا بخت خادسها عظیم و رسمها
 بدیدند و موهنا از درختان در دزد و در و لا اینها اشفتند
 و خرابی بود و اگر در نیک افتاب بوقت کسوف سرخ بود و بخت
 خون و بختن بسیار بود **فصل در حکم خسوف** اگر در
 این ماه خسوف ماه بود دلیل کند بر مرگ بسیار در ولایت فارس
 و بابل و محطی و تنگی بود و از آن بسیار بود و خاصه در ولایت
 کوهستان اما درختان انکور را آتش رسد و در آخر سال
 غله از آن بود و بوی این کوهستان از بارانی رسد و بعضی
 از حکمای قدیم گفته اند که نوس اشفتگی بود و در ریش شفته
 و بیمار چها صفر و در چشم و در ولایت مغرب بخت و
 خون و بختن بود و در ولایت فارس مرگ بسیار بود و اگر در
 ماه بوقت خسوف بسیار بود مرگ زنان بسیار بود **فصل**
در حکم در آفتاب اگر در این ماه آفتاب بود
 دلیل کند بر بسیار زدن و راه زنان و شتر و شتر و بعد
 از آن احوال مردم و رعیت نیکو بود و از پادشاهان بود و بعد
 میل نیکویی رسد **فصل در حکم در ماه**

کسوف

خسوف

آفتاب

ماه

در ماه آخر بهار

اگر در این ماه هلال راست برآید دلیل کند بر مرگ و بیماری
 مردمان که بود و هر که در این ماه و سال بیمار شود و شوار
 بر خیزد و اگر بخت بخت برخواستن باشد دلیل کند بر فراخی نعمت
 و از آن نوحه و احوال مردم نیکو بود و اگر ماه پارسا سی و
 بود در آخر سال نوس و هم بود و اگر بخت نه روز بود پادشاه
 انوایت غم بجای کند و از لشکریان و پادشاهان مردم بگیرند
 و بعد از آن پادشاه در بگو بجای و بنشیند **فصل در**
حکم در ماه اگر در این ماه در ماه بود دلیل کند بر جنگ
 و فتنه و خون ریزین بسیار بود و کمی جد و کندم جویمها و کوه
 نوحه بود **فصل در حکم در کسوف** اگر در این
 سناره کسوف در برآید دلیل کند که در ولایت دوم اشفتگی
 بود و در ولایت بابل مرگ بسیار بود و کوانی نوحه و غله بود
 و در بین و طایف بار به این و از آن نوحه و از این مردم
 بود **فصل در حکم در آفتاب** اگر در این ماه آفتاب
 بزرگ بپشت دلیل کند که اهل بدی و اهل خصومت بکار افتند
 و مرگ و آزار و هلاکت رسد و اگر پادشاه بزرگ بپشت در
 در ولایت شرف بود **فصل در حکم در خسوف** اگر در
 قریح بجانب مشرف بپشت دلیل کند که مرگ چها پادشاهان بسیار
 بود و نبات زمین و گیاه کم بود و نوحه و فقر پادشاهان با بزرگان
 بود و فقریان خود را بفرماند و هلاکت کوسه خور بود
 و اگر بجانب مغرب بپشت دلیل کند بوقته و بلا و بیم و رنج

کسوف

خسوف

آفتاب

ماه

در

دولت مغرب و ظلم پادشاه مورعیت بود و پشای پادشاه
 بود و پادشاهان بر دشمنان خویش ظفر نایب و اشرار
 کند **فصل در حکم حرم** اگر در این ماه حرم پادشاه
 پیدا شود نجابت مشرف دلیل کند که غله و نبات زمین فراوان
 بود و بپای صعب بود و کنگ که دشمن پادشاه باشند بعد
 از آن بعد باز آیند و باز آن پشای بود و اگر نجابت مغرب
 پدید دلیل کند که اندک این سال سبزه پشای بود و باز آن
 پشای بود و اگر نجابت مغرب پدید دلیل کند که اندک این سال
 سبزه پشای بود **فصل در حکم سبزه** اگر در این ماه سبزه
 از آسمان پیدا شود دلیل کند بر پشای نبات زمین و غله فراوان
 بود و زیادت آنجا بود و خاصه در ولایت مشرق و در آخر سال
 بر استغنی زدن و زاده زنان بود و اگر نجابت مغرب پدید
 دلیل کند که این کفیم در ولایت مغرب بود **فصل در حکم حرم**
 اگر در این ماه نجابت پدید آید از آسمان پیدا شود دلیل کند
 که پادشاهان را از خدمتکاران رخ رسد اما ظفر پادشاه
 را شک و خطی در هر ناحیه بود و مردم مان در لشکرش باشند
فصل در حکم حرم اگر در این ماه مانند شخصی از هو
 پیدا شود دلیل کند که مرگ مفاجات پشای بود و بیمارهای
 صعب پشای بود و زمین نوز و بیرون آمدن خوانج بر ویلکا
 و قشر و جنگ خون ریختن بود و عم و اند مردم بود و
 زاده زنان بود **فصل در حکم حرم** اگر در این ماه

در حرم

در حرم

در حرم

در حرم

در حرم

بهره دلیل کند که هم و باز آن پشای بود اما بیمارهای صعب
 پشای بود و اگر نایب یک روزه ماه زاید التور بود دلیل کند
 مرگ پشایان پشای بود و غله و غله پشای بود و اگر در این
 بود دلیل کند که در پشایان بیمارهای صعب پشای بود
 و اگر بهنگام شام بهره پشای کوسفتند بود و باز آن پشای
 بود و از زنی زخم و طعام بود و خوردن و خوردن بود
فصل در حکم حرم اگر در این ماه حرم پشای
 کند که اندک این سال خون ریختن و حرم پشای بود
 راهها منقطع شود و آن پشای زان و زان و پشای پشای
 بود **فصل در حکم حرم** اگر در این ماه حرم پشای
 از پشای پشای کند بر نا امید و هم مسافران آن پشای
 زاده زنان و یکی غله و نبات زمین پشای بود و در میان
 از زدن و زدن پشای پشای بود **فصل در حکم حرم**
 اگر در این ماه پشای پشای پشای کند که پادشاهی پشای
 بود و پشای پشای از لشکریان بود و در ولایت مغرب
 پادشاهی بعضی از خاصا و بعضی از قوم خویش را هلاک
 کند و اگر باز آن پشای پشای کند و غله و غله پشای
 و اندک در این پشای بود **فصل در حکم حرم**
 اگر در این ماه پشای پشای کند که پادشاه اندک پشای
 و مرگ پشای پشای بود **فصل در حکم حرم** اگر در این ماه
 اگر در این ماه پشای پشای از آسمان پشای پشای

در حرم

در حرم

در حرم

در حرم

در حرم

در ماه آخر سال

در ولایت هندستان و در ولایت قزلباشان نشینند
 شوش مردم بود و جور و ظلم پادشاه بود و عیش و بازیان
 کم بود و نبات و غله کم بود فصل **در ماه آخر سال**
 اگر در این ماه وزغ و کرم بسیار در لیل کند بر محظ و شکی و ولایت
 و کواری نوحنا و اشفتگی و غم و اندوه مردم مان از جور پادشاه
 از یکسی مردم و معیشت اندین سال کم بود فصل **در ماه آخر سال**
 غبار اگر در این ماه غباری صعب پیدا شود لیل کند بر
 نبات و میوه ها از کوهی نبات و گیاهی نبات و زمین و غله
 بسیار و بیجا صعب بسیار بود و از پادشاه ها و رعیت
 و انفسان و در خوا و اندک بن بسیار بود و این فصل **در ماه آخر سال**
 بدست و کرم در این ماه اگر در این ماه پادشاهی از هوا بدید
 لیل کند بر نبات و میوه ها و مضرت باز مرگانان از سبب
 دزدان و راهزنان اما عذ و نعمت بسیار بود و بی زلزله
 اندران در بار هلاک شود فصل **در ماه آخر سال**
 اگر در این ماه پادشاه عید لیل کند که نوحنا اندان شود
 و پادشاه اندان را بشکر خورد حرکت کند بر روم و لشکرش
 در آنجا هلاک شود و خورد که بخت باز آید و بیمار بجا صفر
 و بنهای کرم غالب شود اما سلامت باشد فصل **در ماه آخر سال**
 ستم در این ماه هوا اگر در این ماه بانگ زهوا بشنود
 لیل کند بر جنگ و خصوفه و خون رنج و مرگ و مفاجات
 بسیار بود و افسوس و اندوه و شکی مردم و کمی معیشت بود

در ماه آخر سال
 در ماه آخر سال
 در ماه آخر سال
 در ماه آخر سال
 در ماه آخر سال
 در ماه آخر سال

در ماه اول سال

فصل **در ماه اول سال** اگر در این ماه
 از این بین نشود و لیل کند که در میان ملوک جنگ و خصوفه
 افتد و در ولایت خرابی پیدا شود و مردم در غم و اندوه
 باشند فصل **در ماه اول سال** اگر در این ماه
 زمین لرزه بود و لیل کند بر خصوفه پادشاهان یکدیگر و
 اشفتگی و ولایت بسیار بود و بیمار بجا بود و مرگ و مفاجات
 خاصه در ولایت فارس و مدینه و هند و سوا و کوزین
 در شب بود و مرگ و سفندان و کاهان و اشفتگی و ولایت
 و خراش بود و مرگ و کودکان و طفل از شکم مادر میفتد و اگر
 باز زمین لرزه نکند و لیل کند بر جنگ و خصوفه و
 و خون رنج در میان پادشاهان بود و پادشاه بن مرگوار
 کشته شود و اگر باز زمین لرزه مانند حربه در آسمان بدید
 لیل کند که پادشاه بر دشمنان خود ظفر باید و اما این ماه
 بود و میوه ها از زبان بود و نبات و زمین و غله و اوان بود
 و این فصل **در ماه اول سال** اگر در این ماه
 امتری بفرستد بر مهابدان که حیران سی روز بود و در
 ستم بران بر آید و قبل فرو شود و روز هفدهم از وی هفت
 برید و شریطن فرو شود و اگر در این ماه دران بود و لیل
 بر پستان میوه در این ماه و پادشاه از خون کم شود و
 صفر از پادشاه کرد و منفعت بود و گوشت بزغاله و
 ناز و گوشت مرغ و بشر و ماست و غذاهای سرد و نوحنا

در ماه اول سال
 در ماه اول سال
 در ماه اول سال

در ماه اول سال
 در ماه اول سال

درمنا اولیٰ قاسم

و گوی نوبت بایا بد خورد و مشک و عنبر و کافور و سیاه
بنامد و بعد از آن در دست بیاورد و حکم کسوف اگر در این
کسوف افتاد بود دلیل کند که مرگی نور کو آن میرد و اگر نه
کسوف و و ششانی افتاد بتمام بود و دلیلست که پادشاه و فغان
و لایست خود بولایت دیگر شود و خبک کند و در انولایت مها
کند و تر خسوف اگر در این ماه خسوف ماه بود دلیل کند که در
نابینا از کرمی بر دم افتد برسد و جو و طایر پادشاه بر رعیت
بسیا بود و در ولایت فارس و بابل و محط و مشک بود و در ولایت
مغرب و بیمارها کصعب چون برفان کرم بود و فتنه و خون
و بختن بستان بود و موهها بستان بود و خاصه در ولایت کوهستان
و اگر در نیمه شب تا نزدیک صبح کوفته باشد دلیل کند که در ولایت
فارس و ملخ افتد اما زبان اندک کند و اگر در یک ماه بود خسوف
بسیا بود در آنکس ملخ بستان بود اما زبان نکند و جزرها از آن
بستان باشد و گروهی از هندستان هلاک شوند و اگر در یک
ماه بود خسوف سه مرتبه بود در آن بستان بود فصل چهارم
در باره اقبال اگر در این ماه پاره افتاد بود دلیل کند
برغم و بازار و دنیا و اینها و چشمها و پنکوره و سن و کشت و فتنه
و زمین بکوبد و دیگر حیوانات اندک بود و خون و کجند اندک
بود و در آخر سال کو انی طعام بود و اندیشه مردم و تنگی بود
و متفقت بیاوردگان آن کثر بود فصل پنجم در باره ماه اگر در
این ماه پاره ماه بود دلیل کند که نم و بازاران بستان بود و بیا

کون جلد کا

فمن

卷之四

吟

حجینہ

در ما اولیٰ فصلی

و چنانکه بود و بنکوردی و سزای و زراعت و بنا و غیره
بنکوب بود و انبکین و روغن و خرمالو بود و در عین آن
پادشاه عدل و انصاف بود و قصه حکیم در حکم هلال که
در این ماه هلال ناست بر آید دلیل کند بر کجایا و باز آید
چشمها و اگر بجانبی برخواست بود دلیل کند بر بیماری
و بخورد و گوشت طعام و نوس در شهرها و فستای مردم
فصل در سکه کسوف اگر در این ماه ساره کسوف
دارد دلیل کند که بیمار صعب بود و گوشت طعام و نوس
و بیم در شهرها و فستای مردم بود و اگر با این ساره حربه
در جانب شرف پیدا شود دلیل کند که در ولايت حربه
بیمار بود اگر بجانب مغرب بیفتد و در میان کان غوغا کند
و مال توانگر از غارت کنند و در ولايت غارت مخطی
تنکی بود و در شمار دم بخلاف افتد و جنگ میخورد
کند و بولا نهان و بکر غله و بخت فراوان بود فصل هفتم
در شمار در سکه اگر در این ماه ساره نورانی بیفتد
دلیل کند بر تنگی ساد و مرگ چنانچه با آن وقت صوبه او می باشد
و یکی مردم و مضررت باز رگات آن بود و اگر ساره نورانی
از روشنائی بیفتد دلیل کند بر مرگ مردم و بکوار بدان
جانب که ساره افتاده باشد فصل هشتم در سکه
افق اگر در این ماه قوس و فرج بجانب شرف پیدا شد دلیل
کند که پادشاه شهر و ولايت خود را خراب کند و مردم مانرا

卷

卷之四

三

卷之六

فصل

ج

4

مجلس
مجلس
مجلس

پہلے

५/३/११

باب اول

29.

2

بود خاصه در اول سال و اول ماه و اول روز در شخص که
 شخص اگر شخصی در هوا پیدا شود دلیل کند که جنبه ها را
 و غم و اندیشه و نشو و نما و مردم و جنگ و حضوره یار شایسته
 نایب و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
فصل پنجم در بیان عداوت و در بیان ماه و در بیان دلیل
 کند که کوهی از بزرگان هلاک شوند و آشفته کی مردم در
 اولایت بود و اگر عدل و عفت و بیخا پنجم مردم بزرگ دلیل
 کند که در میان مردمان اند و بزرگان و فتنه و خون و بخت و
 چنانکه شهر شهر کوینند و اگر باغ و بستان و عدل و کون و دلیل
 کند و فراخی سال و از دانی طعام و عفت و نوحه از زبان بود
 و اگر باغ و بستان و عدل و بستان و دلیل کند که خشم و غضب
 الله تعالی در اولایت بود از فتنه و عصیان و اگر باغ و
 و عدل و باغ و بستان و دلیل کند که آنچه کفیم در سال
 اینده باشد که بگویند اگر در این ماه بجهت دلیل کند که باران
 کم بار و آب چشم ها و درها کم باشد و غله و نبات و در
 کم بود و جزوهای از اجیف بستان بود و در میان مردم
فصل ششم در بیان عداوت و در بیان دلیل
 هتوایند شود دلیل کند بر عداوت کردن و حرب کردن
 ملوک نایب و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
 کران کرد و مردم در غم و اندیشه باشند و ناامید و شعله
 ولایت بود **فصل هفتم در بیان دلیل** آدم و اینها از

دعای اور فائزہ

سخت بیاض پدید آید برینما رگها صعبت از ریه او کور کان
طغیان شکم نادر در راه میزند و مردم را آب معیشت
بود فصل هفتم در بیان کور کان اگر در اینها کور کان
در لیل کند که خنک و فتنه و خون ریختن و نا امنی و لا یت
کوانی زخما و طعام بود و عم و شوش مردم بود و بیاض
فصل هشتم در بیان کور کان اگر در
اینها صفا کسرخ از اینها بیاض و لیل کند بر کور کان و بیاض
بیاضها اما عله و جو بیاض بود و از یاد شاهان بر
حدل و انصاف بود و کتب معیشت و امنی بود فصل نهم
در بیان کور کان در حکم و ذغ و کرم اگر در اینها و ذغ و کرم از
آسمان بیاض پدید آید که اندر این شکست و ذغ و آفت
رشد زخما کور کان کرد و محظوظ و تنگی بود و عم و اندیش و
کسی بی منفعتی مردم بود و فصل دهم در بیان کور کان
بیاض صعبت پدید آید که بر خشک سال و کوری نادیده
لبا و نبات زمین و خنک و آفت از اجف و حضور زیاد شاهان
یا یکدیگر و از فتنه و کور کان و خون ریختن و شطع و شل
راهها از صفت زدن و راه زدن بود و فصل یازدهم در بیان
اگر در اینها نادر بر کور کان شود و بیاض کند که یاد شاهان
یا یکدیگر و کور کان و خنک و آفت از اجف و حضور زیاد شاهان
شود و بیاضی و نادر و نباتان کشته شوند و زخما
کوران کرد و از یاد شاهان و فصل بیستم در بیان کور کان

در ماهی طایفه

کشت فراوان بود و میوه کم بود و یک پادشاه از دشمنان کشت
بناشد و دشمنانش هلاک شوند و الله اعلم بالصواب
باز یک ماه عموز و سطح طایفه برقی
آب شش بقای سی و در ماه افتاب بر برج حمل
بدانکه عموز سی و یک روز و یک شب است و مفرجه برآید و بعام
فرو شود و روز چهارم از وی مزاج بیرون آید و ببلد
فرو شود و روز نهم هشتم از وی بتره برآید و سعال
فرو شود و در این ماه یک یک بسیار بود و مصلح و مضر
کرد و منفعت کند اما سرد و طعمه سرد و تر خوردن
و شراب و خمر و سگوب و دیگر چیزها سست لطیف خوردن
ناز و هضم بود و چون گوشت در آج و بزغال و طعامها
کوارند و چیزها سرد و بویست چون کافور بنکوبور و
برهیز کرد و از چیزها گرم و غذاها غلیظ و جماع اندک
باید کرد و حکمای قدیم گفته اند که بدامدیم و باز از ما
فشرین الاول تا با اول خیزان بحر بیست است بنکوبور
و دانستن این علم بحر به چنانست که یار و پنبه برآید اما بعد
و نامداد بدین سجد اگر فروین نوازان بود که غنچه
بود در این ماه هیچ نم و بازان نباشد چنانچه بحر بیست
همچو هم ماه از برای فشرین اولت و بحر بیست نوزدهم
از برای فشرین آخر است و بحر بیست هشتم برای کانون اول
است و هم بر این فصل هر ماه از این ماه عموز بر تریب نگاه

و کشت

در ماهی طایفه

داشتن دانست لازم است که این علم سخت پند و آوازش
است چون کسی و پراورم کند و دریا بد چنان بخیزد و بکشد
بنکوبور از بحر دانستن علم این بحر به و این علم چنان است که در
اول عموز بحر که خواهند اندکی اندک در غار بزرگ بحر
کوشه بکارند و لیکن و پراورم را شما بکنند تا نور سوارگان
بداد افتد نگاه نامداد و دران نواز نگاه کند هر چه از آن
رسند و بترد و در بازانند کشته برآید اینچیز را بنده سا
نخواهد بود چون بدانشند و آید که انچه نباید کشت
اینچیز از وی سبز رسد و یا کز بوره باشد و لعلت که در
شنا آید ان شتم پسند بد و بنکوبور چون به پسندند و در
شنا آید هر چه خواهند بکارند و از غله فایده پسندند و
الله تعالی اگر شتم پسندیم این ماه ابو بود و بسیار که شب
بازان نماید و شب بیست و یکم این ماه بارها سخت مخالف
فصل در حکم کسوف اگر در این ماه کسوف افتاب بود
بسیار کند که افترق کرد و در نزد یک پادشاه بر پادشاه خود
مطیع شوند و اهل روم و زنگار در میان نشان مگو و جلیت
سازند و ندانند که این کسوف بسیار و بسیار است و بسیار
و کجاء کسوف باشد **فصل در حکم خسوف** اگر در این
خسوف ماه بود و بسیار کند که اندک این کسوف و بازان بسیار
بود و آنها و چشمه افراوان بود و کسوف و جوی بسیار بود
و ماهیان و مرغانی که کسوف بود و در میان نوازان و آب مضطرب

و کسوف

و کسوف

در فاه وسط و این

رسد و اگر در نیم شب گرفته شود یا در شاه رستم خوش را هلا
کند و خون و مرگ بپاشد و او را کوفت و شکم گرفته شود مرگ
بها یا بان بپاشد و فصلی در حکم در این کتاب
در این ماه دایره قاضی بود دلیل کند که مرگ یا در شاه دایره
خوش بود و اشکی و لایت و غم و شوق مریم و ریح و نور
از دندان و راه زنان بود و حضرت یازدهگان بود در سفر
و کی ایها و چشمها بود فصلی در حکم در این ماه
اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند بواب و بان و بان
زین و کلاه بپاشد و مرگ بپاشد یا مان و شوق مرغان بسیار
بود و جنرهای از اجنه و حضرة اشمنان بابکد بود فصل
پنجم در حکم در این ماه هلال اگر در این ماه هلال و لیل
باید دلیل کند که نم و یازان بپاشد و اگر یکجانبی بر چو
بود دلیل کند بر بپاشی شریفان و از ناله طعام بود و زخمها
از آن بود و اگر پیشد که بگو و خفته باشد دلیل کند که طعم
کم بوده باشد و اگر هر دو سوز است باشد دلیل کند که سوز
بپاشد و بپندد و بپاشد فصلی در حکم در این ماه
کسور اگر در این ماه سوز بپاشد و اگر سوز بپاشد
که قشای در هوا و غله و بیمار شصت بود و اگر آنکه سوز
گرفته باشد بان از هوا باشد و دلیل کند که مردم اند یا گاه
کند که بدست خدا تعالی ناپسند باشد و علامه خشم و غضب
باشد و بپاشد یا در شاه انوار هلاک شود و مرگ بپاشد

卷之四

卷之六

五

卷之五

۷۲

در مشاغل و فانی

بیضا بود و اگر این شماره کپی شود از این عدد که در شناسایی از آن
 شماره زهره منتهی شده است دلیل کند که افسه را نویسد
 خطرها باشد **فصل در بیان خطرها** و نویسد که اگر
 آسمان شماره بر زلزله بیفتد دلیل کند بر فتنه و بلا و زلزله و
 اندبار و حضو من یار شاهان یا بکند بر بود و قتل و خون
 ریختن بیضا بود و محظوظ و نسکی بود و اگر نشانهای بر زلزله
 بیفتد دلیل است بر هلاکت یا در شاهان یا بر زلزله از اینجاست که
 افتاده باشد **فصل در بیان خطرها** و نویسد که اگر
 این افسه را نویسد و منتهی شده است دلیل کند که بیضا
 زمین و زلزله بیفتد و در این حدیث که در این شاهان و
 بود و ولایت مصر و بیضا بود و در این حدیث که در این
 مغرب بیفتد دلیل کند که مراجه بیضا بود و کوسفند بود
فصل در بیان خطرها و نویسد که اگر
 مشرق بیفتد دلیل کند بر زلزله یا بان و کوسفند از
 و یازان بیضا بود و طعام اندک بود و در و کرم و کرم
 و بیضا بود و این شاه بیضا بود و مرد شاه و بیضا بود
 مصر و سد خاصه در نوک که در آن کرم و کرم
 و بیضا بود و در این حدیث که در این حدیث که در این
 مغرب بیفتد دلیل کند که در این حدیث که در این حدیث که در این
 در این حدیث که در این حدیث که در این حدیث که در این حدیث که در این

اینها سرخی را نمایند پیدا شود از جانب مشرق دلیل کند که بجا
 مشرق بود بجا بود بازان و اگر شب سرخی بپند دلیل کند
 که یار شاه بزرگ ببرد و اگر بجا بپند دلیل کند که
 آنچه گفته بجا بپند بپند فصلی که در حکم
 بجا بپند که در این ماه بپند پیدا شود دلیل کند که
 استن هلاک شوند بپند بپند که در این ماه از سبب
 و از آن زمان بپند شود فصلی که در حکم
 شخص رفیع اگر در این ماه شخصی از هوا پیدا شود
 کند بپند که مردم از دریاها و بیابانها از دریا بپند
 شود و غم و اندوه مردم بود و غم و غم و غم و غم بود
 اهل کوهستان از یار شاه جو رود و در فصلی که
 در حکم که در این ماه بپند بپند دلیل کند که بپند
 و اگر بپند بود و اگر بپند بپند دلیل کند که از غم می بپند
 در دریاها بپند در خان افتد و اگر بپند افتد
 و اگر بپند بپند و در ماه زاید التور باشد دلیل کند بپند
 بپند و کی غم و بپند و اگر ماه فاضل التور باشد دلیل کند
 که آنچه گفته بپند بپند بپند و غم و غم و غم و غم
 بپند که بود و فصلی که در حکم که در این ماه بپند
 بپند بپند دلیل کند که غم و غم و غم و غم و غم
 اند بار را غم و اند بپند بود و اگر از اجف بپند و غم و
 بپند بپند و بپند و بپند بپند بپند بپند بپند

در حکم که در این ماه بپند
 در حکم که در این ماه بپند
 در حکم که در این ماه بپند
 در حکم که در این ماه بپند

در حکم که در این ماه بپند بپند بپند بپند بپند
 دلیل کند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 و بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 فصلی که در حکم که در این ماه بپند بپند بپند
 بپند بپند دلیل کند بپند بپند بپند بپند بپند
 شد بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 در و بپند بپند فصلی که در حکم که در این ماه بپند
 اینها بپند بپند دلیل کند بپند بپند بپند بپند
 بپند بپند و بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 بود و اما غم و بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 فصلی که در حکم که در این ماه بپند بپند بپند
 سیخ از آسمان بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 و بپند بپند و بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 نور در حکم که در این ماه بپند بپند بپند بپند
 و بپند بپند دلیل کند بپند بپند بپند بپند بپند
 و بپند بپند و بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 در شهرها بود فصلی که در حکم که در این ماه بپند
 غم و بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 بپند بپند و بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند
 بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند

[illegible][illegible]

در ماه اول سن

باید و گویند که باید که در این ماه و بوی خوش است که اندک
و بوییدن و چنانکه از این خورد و فصل اول در حکم کسوف
افتاب که در این ماه کسوف بود دلیل کند که مردی بزرگوار
هلاک شود و از سبب خبک و فتنه بسیار بود و لشکر بسیار
بجانب مشرق روند و بیشتر هلاک شوند و بارشاه سگانه که بخند
بود و اگر نیک افتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل کند که در
ولا بهما خبک و فتنه و خون ریختن بود و فصل دوم در حکم
خسوف اگر در این ماه خسوف بود دلیل کند بر صلاح احوال پادشاه
و بسیار موهبا و نبات زمین و ملک بسیار بود اما زیان نکند
اگر بوقت خسوف و نکش سرخ بود آنکین و یا لاله و در چشم
بسیار بود و اگر نیم شب کوفته بود دلیل کند بر بیرون آمدن خون
و خبک و فتنه و خون ریختن و اما ظفر پادشاه را بود و لشکر
خوارج بجزیه می شوند و بسیار از ایشان کشته شوند و مپوه
و جو و کمد هم بکری بود و بعضی حکما گفته اند بر کوی اهل و بار اهل
و چشمها و سادان در دهها بود و در ولایت مغرب خبک
فتنه و خون ریختن عظم بود و اگر بوقت صبح کوفته باشد و شاه
بزرگ ایشان بمرامده باشد پادشاه بد و خود بکشد و بپوش
بسیار بود و فصل سوم در این ماه افتاب اگر در این ماه
افتاب بود دلیل کند که پادشاه مجنک کشته شود و در
لشکر فتنه و خون ریختن بسیار بود و در ولایت شمر که و اگر
طعام بود و با خن سال نیکویی و این بود و فصل چهارم در حکم

نیک

نیک

نیک

در ماه اول سن

حک در این ماه اگر در این ماه و باره ماه بود دلیل کند بر کوی اهل
و در دهها و چشمها و کوی خفا و خفاها و مپوهها بسیار بود و کشت
در دریا غرق شوند و نبات زمین بسیار بود و فصل دوم در حکم
لیکن زیان نرساند و فصل سوم در حکم هلاک
اگر در این ماه هلاک زاست بر این دلیل کند که مردم کوی در
در دشتی بسیار بود و اگر کویا به وی برخواستند بود و فصل
و سلا می مردم بود و کشت عیشت مردم نیکو بود و از پادشاه
بر عیبت عدل و انصاف بود و اگر مردم و سرایم او شده باشد دلیل
کند که سلا پسندیده و نیکو بود و در خفا از آن بود و فصل
ششم در حکم کسوف اگر در این ماه کسوف
بود و اگر بجانب مشرق بر این دلیل کند که در ولایت فارس خبک
فتنه و خون ریختن بود و در زمین مغرب خوارج بسیار
بود و با خرف پادشاه مغرب بود و بیشتر هلاک شوند
و بسیار در مشر کشته شوند و فصل هفتم در حکم شاه بزرگ
اگر در این ماه شاه بزرگ بپزند دلیل کند که اندر این سال
مرکبها یا پان بسیار بود و کشتها در دریاها غرق شوند
بزرگ هلاک شود و بد از جانب کایا شاه مناده باشد و اتفاق
و نشودش مردم بود و فصل هشتم در حکم کسوف و فتنه
اگر در این ماه فتنه و فوج بجانب مشرق بپزند دلیل کند که در
ولا بهما خبک و خون ریختن بسیار بود و در میان پادشاه
مشرق و مغرب مردم خبک و خشتها و با خرف پادشاه مشرق

نیک

نیک

نیک

نیک

نیک

نیک

نیک

نیک

در ماه اول خن

۱۰

بود و پستان از مرد ماهی هلاک شوند و در و کان با غله و پستان
و در میان پادشاه بابل جنک و خون ریختن بود و اگر پراختاب
مغرب بپسندد لیل کند بر پستان و پوهها و خوما از زانی بود و پستان
تبات زمین و گناه بود و در و کان مغرب جنک و خون ریختن
و از چند زندان و راهزنان فصل در حکم حرم
اگر ماه حرم باز است پادشاه شود دلیل کند که در میان مردم
اند از جنک و فتنه و خون ریختن بود و اگر پراختاب مغرب بپسند
اند این پستان از پستان یار و در میان پستان ایمن و سلامه
باشند فصل در حکم سرخی است اگر در راه باشد
از است پادشاه شود از جانب شرق و اصل کند بر خط و منکی طعا
و خون ریختن در و کانهای شرقی و پراختاب مغرب بپسندد
کند که آنچه کفیم در و کان مغرب زمین باشد لیکن با خورشید
صلح افتد و ایمن بد پادشاه و مرد پستان ایشان از بیخ و سینه شود
و از پادشاه و رعیت عد و انصاف بود فصل در حکم
حکم عجایب که در این پراختاب است پادشاه شود دلیل کند که
اند این پستان از پستان هلاک شوند و در رعیت از پادشاه
رسد فصل در حکم حرم است که در
اینها مانند شخصان هوا پیدا شود دلیل کند بر جنک و خون
و خون ریختن در میان ملوک و ایمن بود و مردم اهل پستان
را پستان می رسد و پادشاه و زکوار بدان پستان هلاک شود
فصل در حکم حرم است که در این پراختاب عد و انصاف بود

در ماه اول خن

در ماه اول خن

در ماه اول خن

در ماه اول خن

در ماه اول خن

۱۱

زاید خورد بود دلیل کند بر پستان جنک و خون ریختن و مردان
کودکان و اگر هفتم ماه بفرید دلیل کند بر پستان و مردان و چهار
پایان دشتی و اگر هفتم ماه بفرید دلیل کند بر پستان آبستن که بیخه
شکم پیدا زند و در پستان مهورا افتد و اگر سیزدهم
ماه بفرید دلیل کند بر پستان و جانوران و پستان عد و انصاف
و زمین بود و بر سکونت و صلح لشکران و پستان و پستان
و از زانی نعت بود و اگر در آخر ماه بفرید دلیل کند بر پستان
ماهی و مرغیان و پستان و ایمن راهزنها و پستان و کشتن
بازندگان فصل در حکم حرم است که در این پراختاب
بوف بپسندد دلیل کند که قتل و خون ریختن بود و مردمان اند
در غم و اندیشه باشند جزرها از اجنبی بود اما غله و
حب و پستان بود و کثرت بازان باشد فصل در حکم
در حکم صلح است که در این پراختاب صلح افتد و پستان
دلیل کند بر غلبه بازان و پستان و کشتن و کشتن
و پستان پستان صفراء و پستان کرم و پستان مردم و پستان
بر رعیت خاصه و راجح فصل در حکم حرم است که در این پراختاب
پادشاه اگر در این پراختاب پستان دلیل کند بر پستان و پستان
و کشتن و کشتن مردم پستان بود و اگر بازان پستان
کند بر پستان و پستان مردم پستان و پستان پستان
لشکران بود و پستان پستان بود فصل در حکم حرم است که در این پراختاب
لشکران اگر در این پراختاب پستان دلیل کند بر پستان و پستان

در ماه اول خن

در ماه اول خن

در ماه اول خن

در ماه اول خن

در ماه و خنط

۳۹

خوردن و جماع کردن و گوشه لطیف و نازش خوردن و مو
خوردن مسموم کند و از پس لحام اندک آب باید خورد
و بخام اندک باید رفت و از دست پهن کردن و حکمای قدیم
گفته اند که اگر اول ایام ماه روز یکشنبه بود و مناسبت سرد
بود و تابستان یا گرم بود و کاه و کوسفتد و روغن و انگیز
در این شب پخته شود و اگر روز دوشنبه بود و تابستان یا خنط
و درختان میوه داره کشت زراعت رسد و بیماری های
و مرده پستان بود و بویخ را آفت رسد انگیز کنز بود و اگر روز
سه شنبه بود و مناسبت سرد بود و بویخ پخته شود و در میان
زائله و زکام و صدف پستان بود و اگر روز چهارشنبه بود و
میان بود و باران سخت بار و تابستان یا خنط بود و میوه پستان
بود و انگیز و مرده در آن پخته شود و اگر روز پنجشنبه بود
و مناسبت سرد و خواهد بود و بویخ اندک بار و کاه میوه
پستان باشد و انگیز و پستان بود و اگر روز جمعه بود و مناسبت
میان بود و جو و کدو و حبوبات و انگور پستان بود و مرده
کوکان بود و اگر روز شنبه بود و بار پستان بود و مناسبت
سخت بود و بویخ پستان بود و جو و کدو کنز بود و مرده
کوکان و پستانها مختلف پستان بود **فصل در حکم**
کسوف اگر در ایام کسوف بود دلیل کند که نشانه پادشاه
مستخر پادشاه شوند و از میان پستانان رسد و سه ماه از
کنز بود و روایت حبشه و زنگار محطی و نا امنی بود **فصل**

در

در ماه و خنط

در ماه و خنط اگر در ایام کسوف بود دلیل کند
که زمین فارس پادشاه بدخو بود و بویخ کاه و شوار
شود و در روایت مغرب محطی و منکی پستان بود و در روایت
بود و روایت بابل کشت زراعت را آفت رسد و اگر روز
بود و در پادشاه بابل شمشاد شود و حنك خون
رختن پستان کند و مرغ و ماه پستان باشد و روایت
مشرق و مغرب حنك و فتنه و خون رختن پستان بود و مرده
بزرگوار در مغرب پادشاه طبع کند و در این ماه در
بچه ها و کوی پستان بود و اگر بویخ حنوف و نکثر سرخ بود
در میان امیران کوی کارها بود و چاه ماه امهاکم شود و بعد
از آن پستان بازان پستان و اگر در نیمه شب یا نزدیک صبح کوفه
باشد کدو و جو کنز بود و غزا کردن پستان بود **فصل**
در ماه و خنط اگر در ایام ماه پاره آفتاب بود دلیل کند
که حنك فتنه در شهرها پیدا کرد و در حنط و سخت رختن
مردم بدیدار و اهل ناز و گانا و از اشفکی و لایب و خور
رغ رسد **فصل در ماه و خنط** اگر در ایام ماه
ماه بود دلیل کند بویخ حنك و فتنه عظیم و اشفکی
سخت بود و نا امنی و لایب بود و از نیت و از زمانه
فصل در ماه و خنط اگر در ایام ماه هلال و لایب
برآید دلیل کند که زمین لرزه بود و کراهی طعام و بویخ
مردم بود و اگر یکجا بویخ برخواستند باشد دلیل کند بویخ

در

در

در

درمیان خطین

[illegible]

مجلس

بازار

三

محب

کتابخانه و مطبعه خزان

هر من و مصلحت پیدا شود و فصل در سر بیستی و سر اگر در
 این ماه سرخی بخانه شرف بپند دلیل بر خیزد قنیه و خون
 پشاپور و آشفگی و لایت بود و اگر بخانه مغرب بود لایت
 بر رخ می بخت و احوال مردم خاصه که مارا بداند و باشد
 فصل در هر ماه عجب اگر این ماه عجب است نماید بد
 آید دلیل کند که مهو و آفتند و در عجب از آن شهر و محو
 یا بشاه در غم و اندوه باشند یا بزرگان و اکابر معیشت کمتری
 فصل در هر ماه در هر ماه خشن و اگر در این ماه
 مانند شخص از هوا پیدا شود دلیل کند بمرگ یا در شاه بزرگ
 و آشفگی و لایت و کمی طعام ها و نا امیدی بزرگان از سبب زدن
 و زامنه از فصل در هر ماه حکم عدل اگر در این ماه
 بعد بفر دلیل کند که مردی بزرگوار هلاک شود و اگر بوز
 پنجم یا ششم ماه بفر دلیل کند که یا بشاه شهر هلاک شود و
 مهو و غم و انکور پشاپور و اگر بوز هفتم ماه بفر دلیل
 کند که نبات زمین و گشت و نوحه ها نیکو بود اما حال پادشا
 بد بود و اگر بوز دهم بفر دلیل کند که ملخ پشاپور اما زبان کور
 بود و اگر بوز دهم ماه بفر دلیل کند که ملخ کشت و زرع را
 بخورد و اگر بوز دهم بفر دلیل کند که گندم و جو و پشاپور و اگر
 آن ولایت خوشتر گذرد و اگر چه در دهم بفر دلیل کند که در میان
 پادشاه دشمن پیدا شود از آن سبب پشاپور یا شاهان خرج
 پشاپور چنانکه خرینه می کرد و اگر بوز دهم بفر دلیل کند ب

مجلس

三

منه

35

میداد شوند باریک فاشترین از آخر خزان و می
 بنویسند بر قفسه سی از ماه آفتاب بر برج قوس
 بدانکه نشین آخر سور و بر بار دم از قفسه شماره و بانی بود
 و بنظرین می شود و در بین چهارم از وی اکل بر وید شود
 فرزند شود و در این ماه سرما آغاز کند و هبضه قوی کند و ایند
 کند شام و تخم افکند و گوشه ها و حلو خوردن مفعول بود
 هر نامدا فدر آب ناشناخز رد و از برف های گرم برهن کند
 چون بغضاء و غره و جماع اندک باید کرد و تمام اندک باید
 رفت البته فصل اول در بزم کسکه اگر در این ماه کس
 آفتاب بود دلیل کند بر برف و فتنه و خون رختن و خرابی شهرها
 و بعضی از حکما گفته اند که اگر بوفت خشت و رنگ آفتاب سرخ بود
 از زانی بخت بود و در آخر سال و بزم بخت و اینست بخت بود
 مردم در غم و اندیشه باشند فصل دوم در بزم کسکه خوش
 که اگر در این ماه محسوس ماه بود دلیل کند برف و فتنه و مردم
 و خون رختن و فتنه و شکوه و کلا بخت شام و بختان و فارس
 بود و در ملک چنان پان و جنک و خصم واه و مشرف بود و بخت
 بخرد کواری ببرد و اگر بجانب مغرب بود بخت در نیمه شب بود و بخت
 صبح کوفته باشد دلیل کند که غله کم بود و بیمار کس باشد
 خروج لشکر از اطراف شود و اگر رنگ ماه بوفت خشت سرخ
 بود پادشاه و کلا بخت را خراب کند و اینست کوم و بختان که از
 کوی زبان رسد اگر بوفت خشت و بخت خا کس کون بود

از آفتاب

در بزم

در بزم

کلا بخت مشرف در شمس بسیار بود و پادشاه مشرف از ایشان بود
 و در بخت و بخت بخت و عافیت ظفر پادشاه مشرف را بود و این
 و اهلان که در این ماه در آخر سال غله فراوان بود فصل اول
 در بزم آفتاب اگر در این ماه آفتاب در این ماه آفتاب بود دلیل
 کند بر هلاکت چنان پان و مضر مردم از جور و مضاره بنا
 ملول و خزان باز و کانا و نا امنی را شهر از سبب زلزله و
 راهزنان و نشو ویش مردم بود فصل دوم در بزم کسکه
 ماه اگر در این ماه ماه بود دلیل کند که در زمین بابل چند
 و فتنه و خون رختن در میان مردم بود اما در آخر سال الحوال
 بنکوب بود فصل سوم در بزم هلال اگر در این ماه هلال
 راست بر آید دلیل کند بر زیادتی کله کوسفندان و از زانی
 بخت بود اما اگر بخت بخت و بخت خواسته بود و زمناست
 سخت بود و بخت و بخت بسیار بود و اما هلاکه کوسفندان بود
 فصل چهارم در بزم کسکه کسکه اگر در این ماه کسکه
 کسکه از بر آید دلیل کند که قوه پادشاه بنکوب بود اما ضعف
 رعیت بود و کوانی بخت و بخت ماه کوان و مرگ چنان پان و
 اشفتگی کلا بخت خصوصاً خصوصاً اشفتگی بخت بخت و بخت
 باز بختان خاصت در بخت بود که ششاه بخت باشد
 فصل پنجم در بزم کسکه اگر در این ماه کسکه
 دلیل کند که پادشاه و کلا بخت بخت بخت کشت اشفتگی
 در و کلا بخت غله کند و در میان مردم بخت و بخت و بخت

در بزم

در بزم

در بزم

در بزم

در بزم

از اجنب بود و این چنین ها و در دختاها حرات بنات زمین
 کم بود **فصل ششم در قوس فرج** اگر در این ماه قوس فرج
 بجانب مشرق بیند دلیل بر مرگ پادشاه بود و محظی و شکی بود که
 فارس و بابل و مرگ پادشاهان آنوقت است بود ناسه و پادشاه
 عذر را بخاشاید بود از نا اصر اندازن پادشاهان بپادشاه بود
 و اگر بجانب مشرق بیند آنهمه که کفیم در سال اینده در ولایت
 مغرب بود **فصل هفتم در حوز و بر** اگر در این ماه حوز و بر از شمال
 پیدا شود دلیل کند که در این سال که پادشاهان از حوز و بر باز
 ببر همان کوزند و مضرت رسد ناسه و پادشاهان هلاک
 شوند و مرگ مانوا از غویب پاری پادشاه بود و شکی طعام بود
 پادشاه بابل از ولایت خویش خروج کند و پادشاهان ناسه و
 بابل و بکر بیکار کنند و ولایت از آن سبب فتنگی بود و محظی طعام
 بود و بعد از سه سال پادشاه بابل از بیک خور میوه کند و در ولایت
 حوز و بر و از حق تعالی بگویند اگر در این ماه مغرب بیند دلیل
 کند که در آن بامر و شاعلمه کنند و پادشاه فرمان بود از پادشاه
 ناسه و پادشاهان در ولایت پادشاهان بکنند چون سه سال از آن
 تعالی پادشاه را فواید بدهد و در آن هلاک گرداند و حال
 ایشان از اراج بودند **فصل هشتم در حاکم** اگر در این
 ماه سرخی از شمال بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند بر پادشاه و
 رفتنای غله و اگر ناسه سرخی پادشاه بر پادشاه بزرگ هلاک
 شود و اگر بجانب مغرب بیند جنگ خون رنجین و خسوف پادشاه

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

بود پادشاه بود و در ولایت مغرب غم و اندیشه بود و فصل نهم
 در حکم عجب است اگر در این ماه عجب است استامپد شود دلیل
 کند بر خسوف مردم بپشای میوه ها و نا اصر و لا پشای پشای
 و راه نغان و خرها و از اجنب پادشاه بود و با خیر سال و اگر در
 بود **فصل دهم در شخص مانند در حوز و بر** اگر در
 این ماه مانند شخصی هوا پیدا شود دلیل کند بر خسوف پادشاهان
 بابل و بکر و قتل خون رنجین پادشاه بود و پشای میوه ها و شکی
 مرگ کتاب بود و نا اصر و لا پشای پشای و راه نغان و شکی
 رعیت از ظلم پادشاهان بود **فصل یازدهم در حکم**
 و عمل اگر در این ماه در عدل پشای پشای بر پشای و بعضی
 از حکما گفته اند که اگر اول این ماه پادشاه پشای پشای که خبر
 و منفعت بود و حوز و بر مردم بیک بود و اگر آخر ماه بفریم و پادشاه
 پشای بود اما منفعت کم بود و اگر در وقت عزت ماه از پادشاه
 باشد زمان است سخت بود و پادشاه پشای پشای و میوه ها و
 و اگر ماه ناقص شود و در سر ما و پادشاه پشای پشای
 بود **فصل دهم در حکم** اگر در این ماه پشای پشای
 دلیل کند که در ولایت مغرب و سر و بیم باز در کان بود از سبب
 سفوف و راه نغان و مضرت رسد در ولایت مغرب از لشکر
 و پادشاهان زبان پشای بود **فصل یازدهم در حکم**
 اگر در این ماه افشاز هوا پیدا شود دلیل کند که محظی و شکی
 بود و قتل خون رنجین بود خلاصه در اندیشه که اثر اماده

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دهم

فصل یازدهم

در مآثر خرم

بود و عواند بنده مردم بود و انانیت و لا یستحق فی حق
 در حکم دایم اگر در این ماه باران سخت بارید دلیل است که
 از خضعت زدن از این وقت رسد بابت مژگان و حرامینا
 بیستایوبه بیستایوبه کند و اگر باران بحد بیست و هشت و خور
 رختن در آن بار بود که باران بار فصل هفدهم در
 حکم نکرک اگر در این ماه نکرک بیاید دلیل کند که در آن
 غلطی و شک و مضرت رسد بیست و هشت و بیست و هشت و بیست و هشت
 این و بیستایوبه در این وقت رسد و اگر نکرک بیاید در آن
 بار بیستایوبه در این وقت رسد فصل هجدهم در حکم
 خالک سرخ اگر در این ماه خالک سرخ بیاید دلیل کند که در
 بیستایوبه در این وقت رسد و اگر نکرک بیاید در آن
 در آن و راهران در این وقت رسد فصل نهم در حکم
 نوزدهم در این وقت رسد و اگر در این ماه و رخ و کرم بیاید
 دلیل است بر فستایوبه و کرم بیاید و غله بود و بیستایوبه
 و ذات الحجب و ماس و مانند آن و مردی بزرگوار می هلاک شود
 و بیستایوبه در این وقت رسد و اگر در این ماه و رخ و کرم بیاید
 فصل دهم در حکم غبار اگر در این ماه غبار صعب پیدا
 شود دلیل کند بر بیستایوبه و در این وقت رسد و اگر در این ماه
 و نشویش مردم و جنرها از اجف و بیکی مردم و کرم بیاید
 غله و جو و غلات بیاید و فصل یازدهم در حکم نوزدهم
 این ماه تاریکی و هوا پیدا شود دلیل کند که بیستایوبه و غله و

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

خرم از آن بود و در طرف جنوب باد بیستایوبه در این وقت رسد
 و نوله و کام بیستایوبه و کرم و رخ و کرم بیاید و در این ماه
 این نشانه هلاک شوند فصل بیست و یکم در حکم نوزدهم
 اگر در این ماه باران سخت بیاید دلیل کند که در آن
 نامد از آن و حاجتداران بیستایوبه و کرم بیاید و در این ماه
 خاصا خود را بیستایوبه کند و اگر در این ماه و رخ و کرم بیاید
 فصل بیست و دوم در حکم نوزدهم اگر در این ماه و رخ و کرم بیاید
 دلیل کند بر بیستایوبه و کرم بیاید و در این ماه و رخ و کرم بیاید
 مردم بود از شوی ظلم پادشاه و نا امانی و آشفتگی بود و بیستایوبه
 ملوک جوید و ضاره و مضرت رسد فصل بیست و سوم در حکم
 نیک از این وقت رسد و اگر در این ماه و رخ و کرم بیاید
 بیستایوبه و غله و فستایوبه و موهما و صغف و بیستایوبه
 چهار یا بان و مردم بزرگواران در این وقت رسد و اگر در این ماه
 و جنرها از اجف فصل بیست و چهارم در حکم نوزدهم
 دلیل کند که پادشاه هلاک کنند و توانگران اندر و در این وقت
 در ویش تر شوند و مردم و خون رختن بیستایوبه و کرم بیاید
 لوزه و صدق و بیستایوبه دلیل کند که در این وقت رسد و اگر در این ماه
 سردی و بیستایوبه و در این وقت رسد و اگر در این ماه و رخ و کرم بیاید
 بود و اگر در این وقت رسد و اگر در این ماه و رخ و کرم بیاید
 در مآثر خرم فصل بیست و پنجم در حکم نوزدهم
 در مآثر خرم فصل بیست و ششم در حکم نوزدهم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در مآثر خرم

در ماه اول سن

دو روز بود و هفتم از وی شماره فلک آمد و بزرگ فرو شد
 و روز بیست یکم شوله بر آمد و هفتم فرو شود و در این ماه
 آغاز کند و خوارش غریزی در باطن منمکن کرد و غریزی
 هر سه و کتاب سه ها گویند و چیزهای کرم موافق بود از
 طعامها و نه که در این ماه سه خصوصاً که در شب
 باشد و از قصد و جانم بر هر کند و بزرگ امراج اندک تا یک
 و در این ماه بود که موسی عم از مادر منو شد مادرانها میل
 بود بغیر زادن آدم علیه السلام از پیش بچگان و نون اول بود حکم
 فدا هم گفته اند که اگر میل در روز یکشنبه بود و در میان
 بود و نیم و بازاران بنکو بود و گوشت و مرغ و انکس و بیا
 بود و اگر میل در روز دوشنبه بود و در میان بنکو بود و
 بنفشه او بازاران بیا بود و در این ماه در وقت صبحها
 بیا بود و اگر میل در روز سه شنبه بود و در میان
 کشد و نادان خوش گذرد و کشته ها در دباغی شوند
 و در این ماه بپای بیا بود و اگر میل در روز چهارشنبه
 بود و در میان سخت می ما بود و برف و برف بیا بود و نادان
 کرم بود و غله بیا بود و در میان و سبب در کوهها و بیا
 باشند و مپوها از دنان بود و اگر میل در روز پنجشنبه بود
 خوش بود و بچکام مپوه مضحک بود و در میان بیا بود و اگر
 میل در روز شنبه بود و در میان از کشد و برف و بازاران بیا
 بود و در چشم بیا بود و در میان کورگان و اگر میل در روز

در ماه اول سن

بود و در میان سخت بود و در میان بپای بود و در میان
 و چیزهای نادان بپای سخت کرم بود و غله کرم بود و فصل
 در حکم کسوف و فلك کرد و اینها کسوف فلك بود و فصل
 کند که در میان سخت بود و در میان بپای بود و در میان
 غله و نبات زمین بپای بود و در میان بپای مانده از غله و
 تنگی بود و در میان بپای بود و در میان و مرغان آبی بپای باشند
 و لایس مغرب جک و قنبر و خون در میان بود و فصل
 در حکم خسوف ماه اگر در این ماه خسوف ماه بود و فصل
 بود و در میان و شران آسین بود و در میان و در میان
 فلك بپای باشند کت بنکو بود و اگر در نیمه شب کشته بود و در میان
 بپای بود و غله و جو بپای باشند و گوشت و بپای پانان
 زحال بنکو بود و غله و نبات زمین و غله فراوان بود و در میان
 خلق هیچ مختلف بپای باشند و حله نازد کانا از اکس کرم بود
 و اگر نوزد یک صبح کوفته باشد و در میان فارس و اصفهان
 بپای بود و یکی لقا بود و ماهی بپای بود و در میان عراق
 و بیم بود فصل در حکم زلزله افنا اگر در این ماه
 افنا یک لیل کند که سر یکا صعب بود و در میان و در میان
 در کومان و بابل عم و اند بشه مردم و لاینها بود و جزها از اصف
 بپای بود و اهل باز کانا از انفع بپای بود فصل
 در زلزله ماه اگر در این ماه زلزله ماه بود و فصل
 سر بود و در میان بپای بود و در میان و در میان

در ماه اول سنه

بود که معیتش کردید و بگویند که اینها امن بودند و در زمان
 و زاده نشان هلاک شوند و فصلی از کتاب که در هر حکم است
 اگر در اینها از شما آتش ببارد دلیل کند که جنک و فتنه خون
 و بختی بسیار بود و احوال مفسد بود و زمان بد بود و در آخر
 سال باز در کائنات افتاد و منفعت بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است
 یا آن سخن اگر در اینها باران سخت ببارد دلیل کند بر
 زیادتی آب و چشمه ها و رودها بپاشد و شهری از شهر
 روم خراب شود و مردمی از آن کشته و خربند و خونریزی
 بود و رعیت از پادشاه عدل و انصاف بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است
 در نیکو اگر در اینها نیکو ببارد دلیل کند که عفو انان و ظالمان
 بپاشد و رعیت از ایشان رحمت مسدود بعد از یکسال
 پادشاه هلاک شود و مالش جله بپاشد و زاج شود و ولایت
 ایشان امن بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است اگر در
 اینها ممالک سرخ ببارد دلیل کند که غم و اندوه مردم بود و سبک
 باز در کائنات و منفعت بود و در آن زمان و زاده نشان و در
 سال پادشاهان جنک و فتنه خون و بختی بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است
 و لا بشود فصلی از کتاب که در هر حکم است اگر در اینها
 کرم و وزغ ببارد دلیل کند که بیمار بپاشد و مردم بدید
 آنها و در اقل بپاشد و زمان و بیماری و خزان باشد و فساد
 موهنا و غله بود و در این سال از کرم و شر و خس و سیر و مردم
 و چپا پادشاهان ضرر بپاشد و بر رعیت از ملوک جور و ظلم و

خوشی

در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم

در ماه اول سنه

فتویش بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است اگر در اینها
 صعب اند است بپاشد و دلیل کند بر جنه از اج و غم و اندوه
 و ستم مردم و جور ملوک و بر رعیت و خشتی و او که بپاشد و
 رعیت اهل در کائنات اما که بپاشد از ر و غم بپاشد و در
 فصلی از کتاب که در هر حکم است اگر در اینها
 از آن بپاشد و دلیل کند که از آن موهنا بود و بی
 صفت و بی کسی مردم بود و جور ملوک و بر رعیت و فساد
 و زاده نشان بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است
 و از آن بپاشد و دلیل کند که پادشاهان و
 مردم بکشته شود و کرم و هوا زلشکو کشته شوند و پادشاهان
 و در اینها پادشاهان سوز سخت بود و پادشاهان
 و فصلی از کتاب که در هر حکم است اگر در اینها
 پادشاهان و رعیت از ایشان رحمت مسدود بعد از یکسال
 پادشاه هلاک شود و مالش جله بپاشد و زاج شود و ولایت
 ایشان امن بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است اگر در
 اینها ممالک سرخ ببارد دلیل کند که غم و اندوه مردم بود و سبک
 باز در کائنات و منفعت بود و در آن زمان و زاده نشان و در
 سال پادشاهان جنک و فتنه خون و بختی بود و فصلی از کتاب که در هر حکم است
 و لا بشود فصلی از کتاب که در هر حکم است اگر در اینها
 کرم و وزغ ببارد دلیل کند که بیمار بپاشد و مردم بدید
 آنها و در اقل بپاشد و زمان و بیماری و خزان باشد و فساد
 موهنا و غله بود و در این سال از کرم و شر و خس و سیر و مردم
 و چپا پادشاهان ضرر بپاشد و بر رعیت از ملوک جور و ظلم و

در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم
 در هر حکم

در بیان سبب

و بستان خرابی عمارت بود و اگر بودی فرستاد کوفته بودیم و نور
 و اشفتگی و لایب بودی فصل در حکم خسوف و اگر در این
 خنقی ماه بودی لیل کند که اند این سبب است من و غله فراوان
 بود و در ولایت فارس و خراسان ایمن بود و در هر جا بگاه از آن
 بود و موه و افرو و اگر در نیمه شب کوفته باشد ملخ بستان بود اما
 زبان نکند و نم و باران بستان بود و آب چشمه ها و تبار من بستان بود
 و اگر بودی خسوف و کسوف کسوف کون باشد در ولایت مصر از
 پادشاه بر و عتت زبان رسد و مهران یکدیگر را بکشند و اگر بودی
 صبح کوفته باشد بستان خلافت بود و کفایت بستان بود و در کوفه
 و خشکی بود اما انکسین بستان بود فصل در بیان سبب
 اگر در نیمه ماه را بستان بودی لیل کند که مراد بستان بود و نیز
 گویند هلاک شوند و خشک شد در خان موه و در نیمه
 بستان و عم و اندوه و یکسوی مردم و کی معیشت بان کافان از
 بدندان و راهزنان و نا امنی راهها بود فصل در بیان سبب
 اگر در نیمه ماه را بستان بودی لیل کند که مراد بستان بود و در کوفه
 نستان بود بستان بود و نم و باران و در باران آب چشمه ها
 در فصل بستان و تبار من و کشت و بگاه بستان بود و مردم از کاف
 و نوله و سیر و بیماری چپا یا بان بود اما سبب بود فصل
 ششم در بیان سبب هلال اگر در نیمه هلال راست
 برآید لیل کند که تبار من و غله و بگاه بستان بود و اگر بکاف
 وی برخواست و در خان موه از سرها بان نکون افت

فصل

در بیان سبب

فصل

فصل

در بیان سبب

و بستان خرابی عمارت بود و اگر بودی فرستاد کوفته بودیم و نور
 و اشفتگی و لایب بودی فصل در حکم خسوف و اگر در این
 خنقی ماه بودی لیل کند که اند این سبب است من و غله فراوان
 بود و در ولایت فارس و خراسان ایمن بود و در هر جا بگاه از آن
 بود و موه و افرو و اگر در نیمه شب کوفته باشد ملخ بستان بود اما
 زبان نکند و نم و باران بستان بود و آب چشمه ها و تبار من بستان بود
 و اگر بودی خسوف و کسوف کسوف کون باشد در ولایت مصر از
 پادشاه بر و عتت زبان رسد و مهران یکدیگر را بکشند و اگر بودی
 صبح کوفته باشد بستان خلافت بود و کفایت بستان بود و در کوفه
 و خشکی بود اما انکسین بستان بود فصل در بیان سبب
 اگر در نیمه ماه را بستان بودی لیل کند که مراد بستان بود و نیز
 گویند هلاک شوند و خشک شد در خان موه و در نیمه
 بستان و عم و اندوه و یکسوی مردم و کی معیشت بان کافان از
 بدندان و راهزنان و نا امنی راهها بود فصل در بیان سبب
 اگر در نیمه ماه را بستان بودی لیل کند که مراد بستان بود و در کوفه
 نستان بود بستان بود و نم و باران و در باران آب چشمه ها
 در فصل بستان و تبار من و کشت و بگاه بستان بود و مردم از کاف
 و نوله و سیر و بیماری چپا یا بان بود اما سبب بود فصل
 ششم در بیان سبب هلال اگر در نیمه هلال راست
 برآید لیل کند که تبار من و غله و بگاه بستان بود و اگر بکاف
 وی برخواست و در خان موه از سرها بان نکون افت

فصل

در بیان سبب

فصل

فصل

فصل

بجانب مغرب بود آنچه گفتیم در ولایت مغرب مین بود
 پادشاهان حد و انتصابی بر کبرند و غله و میوه ها از آن بود
 فصلی از کرم که در عجاایب اگر اینها عجاایب است باید شود
 دلیل کند که نشان آتین بجهت است که در زمان با یکدیگر جنگ
 و خصومت کنند و اهل تجارت را خسارت ما بود از حرام حاصل
 در آن روز هر که در آن شخص است حق اگر در اینها ماست
 شخص از اینها پیدا شود دلیل کند که نه من است نه تو و نه کسی
 طعام و آشفتگی در ولایت و نوس و بیم بود و پادشاه بالمشاور
 صلاح ستوند و ولایت را به خراب شود و بیانی مردمان بگویند فصل
 چنانکه هر که در عدل اگر در اینها بعد از دلیل کند که جنگ
 و خصومت و خون ریزان بسیار بود و آشفتگی و ولایت و غم و اندوه
 بود و اگر ماه نافع نور بود چنانکه گفتیم در اینها خواهد
 بود و مثل این بازاران و صلاح است و اینها بدینا بدین فصل
 در حکم برون اگر در اینها ماه برون بدین خشد دلیل کند که
 و نسکی و خون ریزان در ولایت مصر و بابل بازاران بسیار بود
 و نادی اینها و چشمه ها و غله و نباتات مین بود و نه من است و نه تو
 بنمای بیشتر بود فصلی از کرم که در عجاایب اگر اینها عجاایب است باید شود
 صاعقه اندر هوا پیدا شود دلیل بر جنگ و خون ریزان کند
 و خصومت پادشاهان با یکدیگر بود و نا امنی بود و عمارت عجاایب
 در آنش سوخته کرد و مردم در غم و اندیشه باشند فصل
 شانزدهم در کربلا که در اینها بازاران سخی میبازد

دلیل کند که مرد ما را در چشم پیدا شود و غله و کشت فراوان بود
و اگر باز از بجهد بیارد مرگ مغالجات و بیماریها صعب و فصلی در
در حکم لکوک اگر در اینها نه لکوک بیارد دلیل کند که خبر و برکت
و صفا و جنت و قوت بسیار بود و عدل پادشاه بر رعیت بود
انصاف بدین آید و غله و حبوب بسیار بود و باز در کانا نام از در
این کتاب صنعت بیشتر بود فصلی در حکم لکوک در خاک سیخ
اگر در اینها نه خاک سیخ از استخوان بیارد دلیل کند که آفت جفا پادشاه
مرگ و بیماریها بسیار بود و اندیشه مردم از جور پادشاه و نا اعدای
و آفت مردم بود اما غله و نبات نیکو بود فصلی در حکم لکوک
و غ و کرم اگر در اینها نه و غ و کرم از هوای بیارد دلیل کند بو
مخطی و مشک و غم و اندوه و اندیشه مردم و کوران و زخمها و بیماریها
صعب جور پادشاه بر رعیت و مصیبت باز در کانا نام و کرم معیشت
بود از سبب زندان و راهزنان فصلی در حکم لکوک در خاک سیخ
اگر در اینها غم از هوای پیدا شود دلیل کند بر نا اعدای و آفت و شکست
و حضومت ملوک و با یکدیگر و مزین و محنت بسیار بود و در آخر
کتاب در بیان زمان و ایشان صلح افتد و غله و نبات زمین بسیار
بود و مردم مراکت معیشت را نیکو بود فصلی در حکم لکوک
نام یک هوای اگر در هوای پدید آید دلیل کند بر خرف
صلاح و ولایت و عدل پادشاهان بر رعیت و کشت گم بود
اما در آخر کتاب برکت و جنت بدین فصلی در حکم لکوک
در خاک سیخ اگر در هوای پدید آید دلیل کند بر آنکه

اینها باران بار و غله و نبات زمین بنکو بود و باز کانا نوا
 منفعت بود و کشتیها در دیاها غرق شوند و زمین
 در نیک و زمین اگر در اینها نیک از زمین بشوند دلیل کند
 بر مرگ مقاجات و بیامای صعب و غم و اندام مردم بود و باز از
 بسیار و زلزله آتشی و چشمها بود در زمین لوزه بود و غله
 و نباتات زمین بیابا بود و جو و بجا و آبکی بنکو بود و از باران
 بر زمین عدوانت باید بدید و فصلی است که در این باران
 سخت اگر در اینها باران سخت بحدی که در اینها باران
 لشکر جمع کند بر جای بیکانه بحرب و در زمان تلجیه لشکر
 بی شاهلاک شوند و در بار مشرف غلطی و شکی بداید و
 و عیبت از بار شاه مضاره رسد و در آخر سال حواله مردم بنکو
 بود فصلی که در این سال مردم بختی سلامه باشند اما کورگان
 را بیماری بپاشا باشد و لشکرها جمع آیند اما خون و بختی بود
 و در آخر سال شکی طعام بود و اختلاف احوال مردم و اشتغال
 در زمان و راهزنان بود و خون و بیابا بودند و باز از بختی
 و الله تعالی اعلم و این در اینها در ماه شباط آخر و در
 بر حی و نظر من و امین که ماه آفتاب بر حواله
 بدانکه شباط بیست و هشت روز بود تا به شوال و شوال بیست
 نه روز بود از بهر آنکه این را بیست و شش است و در روز هشتم
 زوی ساره سعد لیلع بر آید و طرفه فرو شود و در روز نهم

نصف

نصف

نصف

نصف

زوی سعد سعد بر آید و چهره فرو شود و در روز نهم
 سیم ناچار باران بار و بار و چون از شباط هفت روز بگذرد
 و جبهه اول بپند بر آید چون روز چهارم بگذرد و جبهه دوم
 بگذرد و در روز شان بپند و چون روز بیست و نهم بگذرد
 و جبهه سیم بپند و جبهه فوشت آفتاب باشد و روز پانزدهم آفتاب
 زمین کوم گرم فوشت و کشت کشته و محکم گردد و بار ببله
 در خان اسبن همد در خان از هم شکافد و کل و برک پیدا
 شود و در این ماه باران کی بشود و بارها در حرکت آیند و صبا
 کشته شود و آب و جویها بگذرد و در هم ریخته باشد و شاید
 که منفعت کند شرب خوردن و گوشت صید مرغان و میوههای
 خشک خوردن بنکو بود و حلو و آهسته اندک باید خوردن و در
 اندک باید فتن و خلاء اندک باید کردن نام درین دست باشد
 فصلی که در این سال کسب آفتاب بکشد و دلیل کند که در
 و در اینها غلطی و شکی بود و باز از آنکه بار در زمانه است و در
 بود و در اینها یا باز بود و در وقت فارس خوانج پیدا شود
 و بار شاهزاده که در و کلاهت خراب کند و در شهرها اندک
 بیم و اشتغال و خون و بختی و غلطی و شکی بود و در می بینان
 خوانج پیار شاه نشیند و در وقت فارس مملکت بوی قرار
 کرد فصلی که در این سال کسب آفتاب بکشد و دلیل کند
 که نم و باران بود و مرغان آبی و حال کوسفند بنکو بود و کشت
 و میوهها و نباتات زمین و آبکی بنکو بود و اگر بوقت خشک

نصف

نصف

در ماه آخر زمستان

۷۵

نکش تا کسر کون بود یا همه گرفته بود و در میان کفار و اهل اسلام
خاک و خون ریختن بود و تا امین از سبب ندان و زاهدان و اگر
بود خشنو نکش سنج بود خارجا پیرین است در ولاست غلبه
کند و نوخاگران کوبد و خون ریختن بود و اگر در نیمه شب گرفته
باشد و در ولایت مصر خون ریختن بسیار بود و اندوه مردم آن
ولايت بود با بل مردم مان بسیار میزد و دشمنان در ولایت کنند
اما بویاد شاه با بل فرمان بود و اگر نوزد یک صبح گرفته بود و کشته
بود در دریا غرق شود و بیجا نوزاد زبانه رسد فصل
در ماه آخر زمستان اگر در این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند که بخت
نکام و نوله بود و هم و بازاران بود و زبانه آفتاب و چشمها بود
ایت و دهها بسیار بود و فصل عجایب از زمین و غله بسیار بود
پادشاهان بود عیبت علی و انصاف بود **فصل در ماه آخر زمستان**
در این ماه اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند که بخت
بود و بیگان و بازاران بسیار بود و زبانه آفتاب و دهها و
چشمها و غله و نبات زمین بود و پادشاهان از ابرو عیبت
علی و انصاف بود و این سال بود **فصل در ماه آخر زمستان**
در این ماه اگر در این ماه دایره است بر این دلیل کند که سرما
سخت بود و برف و برف بسیار بود و اگر بخت می بود خواست
بیشای ابرو بازاران و زبانه آفتاب و چشمها و زمین و نبات و کشت
نکو بود **فصل در ماه آخر زمستان** اگر در این ماه دایره است بر این دلیل کند که سرما
اگر در این ماه دایره است بر این دلیل کند که سرما پادشاهان

در ماه آخر زمستان

در ماه آخر زمستان

در ماه آخر زمستان

در ماه آخر زمستان

در ماه آخر زمستان

۷۶

بود و در میان پادشاهان خاک و خون ریختن بود و اهل
همین بخت و آشفتنی خراب شوند و در ولایت اهواز آشفتنی
و آشفتنی بانی کند و اما بازاران کم بود و صوبه اندک و بازارها
آشفتنی بسیار آید و در بازاران کم کند و موجها بسیار آید و کشته
در دریا غرق شود و در سال موج دریا کم شود **فصل در ماه آخر زمستان**
شاه بزرگ اگر در این ماه دایره است بر این دلیل کند
که مردمی بزرگوار هلاک شود و دیگر بجای و بختند و مردم
را هیچ زحمت نرسد و ولایت این کرد و بازاران کانالزاک و بخت
نکو بود **فصل در ماه آخر زمستان** اگر در این ماه دایره است بر این دلیل کند که بخت
بجاست شرف پیدا شود دلیل کند که امیرن و حاجت با پادشاه
خانت کند ماد و سنی پادشاهان غالب بود و ایشان را
سازد و اگر بخت مغرب پادشاه را دشمن عظیم پیدا شود
و بازاران بسیار بود و آفتاب از او بود و غله و کشت زمین و کشت
بیش بود و مردم مان و اکس و معیشت و این بود و بازاران کانالزاک
نکو بود و یک پادشاه در ولایت مجوسان هلاک کرد **فصل در ماه آخر زمستان**
شاه بزرگ اگر در این ماه دایره است بر این دلیل کند که بخت
دلیل کند که هلاکت پادشاه بزرگ بود و آشفتنی و کشت بود
و مضرت مسان و بازاران از سبب ندان و زاهدان و غم و اندوه
مردم بود و هلاک چای بازاران و آشفتنی و کشت خاصه در اول سال
فصل در ماه آخر زمستان اگر در این ماه دایره است بر این دلیل کند که سرما
دلیل کند که سرما نکو بود و مردم دایره است بر این دلیل کند که سرما

در ماه آخر زمستان

در ماه آخر زمستان

در ماه آخر زمستان

در ماه آخر زمستان

دست‌آفرین منشا

[illegible]

دعا اخرا مشا

زمین و غله بستانا بود و در آخر سال باز رگانا کسب کو بود و آنچه
دولت بود فصل **در حکم زرع** اگر در این
بوی بخت بدست بوم و باران و بستانا ۴ اه او فراوان غله و بستانا
زمین و معیشت مردم خوشتر گذرد و بستانا شاهان بخوش هلاک
شود و جماعت از نسل و قوم وی خوار گشتند و ملک برایشان خوار
یابد فصل **در حکم زرع** اگر در این ماه بعد بخت بدست
گند بوم و باران بستانا و بعضی از بلاد فارس و مصر و عجم و الحاق و افند
و از بستانا شاه ظالم جور بظهور مردم و احوالات واقع شود و در
افشا ارتفاعات نیکو بود و خوب حاصل آید و مردم در بعض
محل کسب و معیشت نیکو و اوقات مخصوصه در رکن راندن
نور **در حکم زرع** مانند شخص زرع اگر در این ماه
مانند شخص از آسمان پدایش شود بلبل بوقوب عوام التماس
مغرب هلاک شود و ظاهر شد که فتنه ها و بغاوت و سخن
از اجنب و بیگانه و مضرت جان رگان و هلاک چهار بستانا
و نا امنی و کثرت در آخر سال فصل **در حکم زرع**
اگر در این ماه حربه از آسمان پدایش شود دلیل کند که بستانا شاهان بطریق
دو سنی با هم گردانند و در فتنه کشت و مردم را با یکدیگر
صلح آید و دو سنی باشد و کشت و زرع نیکو بود فصل
بستانا **در حکم زرع** اگر در این ماه از آسمان عجایب
دلیل کنند که در آفاق از آن بخت بستانا ضایع گشت و
مردمان با یکدیگر خجسته و خصومت بستانا کنند و اهل تجارت و مضر

ذہبی

در بیان آخر دنیا

مال بسیار بدان خا میا و بزدان و زاده زنان فصل
 در هر حکم که در دنیا است که در دنیا با دست و پا
 کند که اندک اندک پادشاه اشفتگی و کلاه و بنایه و موی و موی
 باز رگه‌ها و مسافران از سیستان و از افغان و در آخر کار
 مردم بنکوشند و فصل است که در هر حکم که در دنیا است
 اگر رانندگی از هوا بر آید و لیل کند و بر سر کلاه و موی و موی
 و جگرها از اجنه و خصوصاً پادشاهان مشرق با یکدیگر و ضعف
 حال رعیتان است که با زکی معیشت مردم و نا ارضان طرف
 مشرف فصل است که در هر حکم که در دنیا است که در دنیا
 انماه نیک از زمین بشود و لیل کند و خشکی و کرازی و زخم
 کی بنایان و پیدا شد و خواجه بود و کلاه و موی و موی
 سیستان و زاده زنان و اندیشه مردم از هوا فصل
 پیچید که در هر حکم که در دنیا است که در دنیا
 کند که فوجی از بزدان و زاده زنان پادشاه بکی شود و کلاه
 خراب کند و در کلاه بنام و اشفتگی و بنایه و موی و موی
 بود اما در آخر کار حال مردم بنکوشند و طعام و نعمت و ارض
 بود و لیکن در کلاه کلاه و موی و موی و کلاه و موی و موی
 شب بود و لیل کند که پادشاه از جای دیگر بناید و کلاه
 خراب کند و در موی و اشفتگی و موی و موی و موی و موی
 اما و باز از زمین و غله و نعمت بسیار بود و بسیار در هر
 موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی

در بیان آخر دنیا
 فصل است که در هر حکم که در دنیا است
 فصل است که در هر حکم که در دنیا است
 فصل است که در هر حکم که در دنیا است
 فصل است که در هر حکم که در دنیا است

در بیان آخر دنیا

سال کتاب بود و احوال پادشاهان و بزدان و زاده زنان فصل
 فراخ و نوحه‌ها از بزدان و فتنه و آشوب که در دنیا بود و بسیار
 و بنایه و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 بود و کجند و بنایه و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 از مهران و بزرگان بود و در موی و موی و موی و موی و موی
 بنکوشند و فصل است که در هر حکم که در دنیا است
 بود و خدایند و سافرها شد و حامله و بنکوشند و موی و موی
 مردم با نفع بود و حال باز رگه‌ها و نا ارضان طرف
 بوده باشد و فراخی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 بود و فتنه و آشوب و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 و بنایان مردم و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 نه موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 باشد و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 باشد و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 روز نور و زاکر و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 که خدایند و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 و زاده زنان بنکوشند و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 سینه کور و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 و کلاه و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 کورگان و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 که شوند و از جانب موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی

در بیان آخر دنیا

در بیان آخر دنیا

بیتا رو پینه پیوست نباید کشت تا بگوید آید اما پینه گران شود
 و حال دهقان بگوید و بعضی میوه ها را افتد و بخیس میوه ها
 بود و هر که طالع می باشد طاعوی بگوید **یار شنبه**
 اگر روز روز **چهارشنبه** باشد بیا بد کند خداوند
 عطار دهقان طالع سبیل با جور افتد و آشوب بسیار بود
 نوها گران و خردار بسیار باشد و بهار بسیار باشد و از کرم
 و خشکی در دکل و سپینه باشد و در زمین کلاز و طبرستان و گور
 آشوب فتنه بسیار بود و مردم ماسنوده اند و محظوظی و شکوفه
 و اندوه مردم و کارها نهنه شود و بزرگانان کاسد بود و حال
 زای بیکد کرم باشد و نازانان کار بسیار بود و مردم در
 و اهل صلاح را خردار کم بود و خرابی بکند و حال سلطان کرد
 بود و از سلطانان یکی عاصی شود و عاصی بزرگی مردم خرد
 عاصی شود و میوه را افتد و سبیل با جور و فضل تا بسیار
 بود و بارهای مختلف بسیار شد و پینه و غله بگوید اما در
 فضل بسیار خشکی بود و دلهای مردم با ترس و بیم بود و سرما و
 زمستان سخت بود و شرف عالمان بود **یار شنبه**
 اگر روز **پنجشنبه** باشد خداوند شامشری بود و حال عالمان
 و علویان و زاهدان و عالمان و فرائ خوانان بیک بود و مردم
 بکار دین و شریعت رعیت کنند و خرید و بیکد بسیار نیست
 فراوان بود و کار سلطانان قوی کرد و کار دین و بیکد بود
 و کار جهان پادان بگوید و در فصل **یار شنبه** بگوید و بهار

چهارشنبه

پنجشنبه

ماه خرم هفتاد و شش و در فصل اول و صبح بسیار باشد و در
 تابستان کرم بسیار بود و مردم را این تابستان فتنه بیکد بسیار
 بود و هر که طالع می باشد طاعوی بگوید **یار شنبه**
 اگر روز روز **چهارشنبه** باشد بیا بد کند خداوند
 عطار دهقان طالع سبیل با جور افتد و آشوب بسیار بود
 نوها گران و خردار بسیار باشد و بهار بسیار باشد و از کرم
 و خشکی در دکل و سپینه باشد و در زمین کلاز و طبرستان و گور
 آشوب فتنه بسیار بود و مردم ماسنوده اند و محظوظی و شکوفه
 و اندوه مردم و کارها نهنه شود و بزرگانان کاسد بود و حال
 زای بیکد کرم باشد و نازانان کار بسیار بود و مردم در
 و اهل صلاح را خردار کم بود و خرابی بکند و حال سلطان کرد
 بود و از سلطانان یکی عاصی شود و عاصی بزرگی مردم خرد
 عاصی شود و میوه را افتد و سبیل با جور و فضل تا بسیار
 بود و بارهای مختلف بسیار شد و پینه و غله بگوید اما در
 فضل بسیار خشکی بود و دلهای مردم با ترس و بیم بود و سرما و
 زمستان سخت بود و شرف عالمان بود **یار شنبه**
 اگر روز **پنجشنبه** باشد خداوند شامشری بود و حال عالمان
 و علویان و زاهدان و عالمان و فرائ خوانان بیک بود و مردم
 بکار دین و شریعت رعیت کنند و خرید و بیکد بسیار نیست
 فراوان بود و کار سلطانان قوی کرد و کار دین و بیکد بود
 و کار جهان پادان بگوید و در فصل **یار شنبه** بگوید و بهار

چهارشنبه

پنجشنبه

نوع

واهل کوه مرد در میان باشد و آب در چشمه ریزد و در میان
 این باشد و هیچ آفت و مذل نباشد **باب طالع ثور**
 انک که طالع ثور باشد خند و خند و خند و خند و خند و خند
 و پل کند که سالی باشد خوش و خرم که هیچ ظلم نباشد و خلاق
 در عیش باشد و زنان و مردان بوقت باشد بود شمن طاهر
 باشد و دشمن را بوقت نباشد و یار شاه عد کند در رعیت
 خوش گذرند و عجب و عجا خلق باشد و کبار باشد و
 جوانان صد نکاح کنند و زنان بسیار آید و در هر
 مسلمانی باشد و فراخی نعمت باشد و شری و جری از آن و عجب
 خرم و ناز باشد و بازان بختی باشد و چنانچه پادشاه بعضی
 آفت باشد مثل کاد و ذراعت نیکو باشد تا بسا که کم باشد
 اما با دسموم باشد و کرد و عیب باشد بفرمان پادشاه
 شوی نیکو باشد و موه دار پادشاه موه بخشنه از آن و بازرگان
 بازر باشد و راهها امن باشند و جور و ستم نباشد و خور
 خوش باشد و هیچ کوفت نباشد اما درخت خرما کم بود و یار
 بکاه بیاید و بپشت کاران خوش باشد و اضمه ها و کسان خوش
 باشد و عیش جوانان خوش باشد و قضا و امر و صلح و
 خوش باشند و صلح میان علما و شخاص باشد و نیکو باشد
 و پیمه کبریا س نیکو و مسامحت کند و برفت و نکر باشد
 مردم در میان خوش باشند و چشمه بکشد و فراوان باشد
 و سلامه عوام الناس باشد **طالع جوز** و پل کند که سالی

جوز

کرم طالع اسد

عمر

جوز آید سالی باشد که بسیار اعلام پیدا شود و از آن و از جیف
 باشد اما با آن ناخته اقلیم ستم بوقت باشد و اقلیم چنانچه در
 باشد در و لا باشد و اقلیم مملکت و قتل باشد و بیماری و آشوب
 باشد و بوی باران بسیار باشد و باران بختی کم باشد و کس
 عسل خوب نباشد و اهل قلم در مملکت باشند و ارم در زیر
 چوب شکنجه باشند و یار شاه با ایشان در مملکت باشد و عجب
 و نقاشان و فقه ها در آن سال بوقت باشند و اهل بهر وقت
 بوقت باشند و اهل صلاح و صالحان باشد و بعضی فراوان باشد
 و کسان به بود و پیمه کبریا س متوسط و رعیت بعضی در مملکت
 باشند و رعیت و دوسانینک باشند و مساندان اهل
 قلم مملکت باشد و کفکوی سخن باشد تا بسا که کم بود و مردم
 مقاجات و اقلیم چنان باشد و عراف و عمار و فارسی بخور
 باشد اما علاج پدید باشد و پیمه کار بعضی در مملکت باشند
 و بیکسی باشد و بازان کثرت کم بود و کند و اهل بهر وقت
 و شوی به بود و بفرمان و پشوفان پادشاه اما بعضی را آفت
 رسد و فضل خزان بد آن خواند سرد باشد و بازان بکاه بیاید
 و جری و شری فراوان باشد و جزو بوکت نباشد و بسا که چشم
 بد باشد و نعمت مثل جو و کند و جو بهما متوسط باشد و بازان
 بیاید چنانچه خواند و عراف شود و بازان مخالف بیاید و بازان
 کفکوی بود و عراف بازان و شوه بود و مسامحت سرد باشد
 و برفت و بازان بسیار باشد و جو بازان بود و نیکو باشد و کسان

در طالع سلا

ن باشد و بخوری از باد و بکرم باشد و بار و غله کم باشد
 طالع سلا طالع و از حکم چون باشد که طالع سلا
 خوش و حرم باشد و خلاق بد بادانی باشد و شاه و شاه
 اما از جانب شرف لشکر و عزم و نایب خزان که مردم خزان
 در مملکت باشند و غایت فرصت باشد و عرافین بفوق
 باشند و غایت فراوان باشد و چهار بغایت خوش باشد و این
 و برین بیابا باشد علف از زمین بیابا و چاهایان فرزند
 و فوق کرم و کوسفندان شکو باشد اما باد در دست و یا چاه
 کرم و لشکر کند و باز بودن غله باشد و وزیر آه و کون شوند
 و عد و داد هر سه در رعیت از مملکت این باشد و جز از اجنب
 باشد مافوق نباشد و اهل سازد و قصا کرم و مزاج حال
 در ویشان باشد و شفقت ناده شود و عوام الناس هر
 باشند تا باین خوش باشد و باد بزم بیاید و اهل اسر باشد
 ختمها کشاده گردد و بیمار بهایا بود و صفراء و بد چشم
 سیر و بود اما علاج پذیر باشد و فوق الحشاش و کرم باشد
 بیابا باشد خزان شکو بود و کرم و کرم و پنبه اول به با بود
 و خزان شود و جفت بیابا باشد خزان و شیر و فراوان باشد
 و صوه کوهستانان بیابا باشد و خواجگان و اهل فام شکو باشد
 و در کرم و خال باز کمان خوشحال باشند و کرم و کرم و کرم
 باشد و بازان در میان پای باز دارد و اول فراوان و آخر کم باشد
 و بخوری از باد کرم و صرع و هوه و هوه و هوه باشد مردم و هوه کرم

در طالع سلا

کند و چو خزان باشد و باد از اجنب و باد از اجنب
 از آن بفرج ایند و بیابا و این اگر از کرم و طالع سلا
 خزان و قناب حکم انسال خوب است و شایسته است و کرم
 سالی باشد که ابو بیست و چهار و بازان کم بار و در بنام و در
 باشد و عوام الناس و مملکت باشند ظلم و مملکت رعیت و عزم
 بیست کنند و سالی بر استوب بود و مملکت باشد و زبان کاری کند
 و اهل صلاح در مملکت باشند و از اجنب باشد و لشکر کند و باشد
 و از جانب شرف لشکر و عزم و مصلحت عرب کند و مملکت باشد
 و عد و داد هر سه در رعیت از مملکت این باشد و جز از اجنب
 باشد مافوق نباشد و اهل سازد و قصا کرم و مزاج حال
 در ویشان باشد و شفقت ناده شود و عوام الناس هر
 باشند تا باین خوش باشد و باد بزم بیاید و اهل اسر باشد
 ختمها کشاده گردد و بیمار بهایا بود و صفراء و بد چشم
 سیر و بود اما علاج پذیر باشد و فوق الحشاش و کرم باشد
 بیابا باشد خزان شکو بود و کرم و کرم و پنبه اول به با بود
 و خزان شود و جفت بیابا باشد خزان و شیر و فراوان باشد
 و صوه کوهستانان بیابا باشد و خواجگان و اهل فام شکو باشد
 و در کرم و خال باز کمان خوشحال باشند و کرم و کرم و کرم
 باشد و بازان در میان پای باز دارد و اول فراوان و آخر کم باشد
 و بخوری از باد کرم و صرع و هوه و هوه و هوه باشد مردم و هوه کرم

کرم

در طالع سل

۱۹

و پیری که در بکری نیکو بود و مس و سو فراوان بود اما کم
 به نایاب شد و زمانه معد باشد ابو و نایاب باشد الا بازان اندک باشد
 و نعمت جوینان در زمانه نایاب باشد و در بخوری کم باشد اما
 خلق پر خور نباشند گفتا فضا اهل اسلام کنند اما هیچ طفر
 نماند و کفار هلاک شوند و اهل عوام الظلم و زشتی در شد
 باشند و کبک کار کفر باشد و عاقبت عوانان و در آخر سال
 رسند و سادات و فضائل و ائمه و مشایخ فوت گیند و امر و نهی
 کنند و در ایشان از سلوک و مشیت ملائکه ایمن شوند و جهان
 کبر و بجز و خوی **باب طالع سنبله** خداوند عطار و وقت
 خاکی لیل کند بر شوکت و عظمت پادشاه و لشکریان و وزیران و
 فلم و مراد حال فقه و در سنا و مزارع و مشایخ و قوت علم و فضا
 رجوع هکان و بازرگانان و شوکت عا ائمه و سادات و نهای باشد
 که ابو و بازان بسیار باشد و در حد برقی بود و غله بسیار و در
 عسل نیرنگ باشد هم در کرم سپهر هم در سر سپهر و از آن جو
 و کند و از آن مزع و طوری باشد و مزارع عوام الناس کوب
 و کار و غنایم پر سید و خیر و خوش شینک و قطع مندان و بد
 کاران و ائمه زاهها و قطع ظالمان و عوانان و کوبان و خیر هه
 خوش که از آن شاد کنند و مراد حال زنان و نقاشیان و شاعران
 و دین غله و خوش عیش مردم نایاب باشد آنکه نایابان کرم
 باشد و بسیار کرم بیاید و با آن بسیار باشد و علف خور
 بسیار باشد و از آن و ظلم کفر باشد حال زنان خوش باشد

طالع

و خلق

در طالع سل

۲۰

و خلق عوام الناس بسیار باشد و عیش و عشرت کردن روند و
 چشمه فراوان باشد و بازان در نایاب باشد و چنانکه اید
 انبارها و در چهار یا بان بد نباشد و کوسفتند و کا و اما
 در از گوش و سم ناسکفتند باشد از جانب کرم سپهر چینی باشد
 فصل خزان بد آنکه خزان سرد باشد و بازان بگاه نباید و شیش
 فراوان باشد و کشت و زرع فراوان و جانب فارس ایمن باشد
 و از جانب خوت کمز باشد و در حق عا رب جور و بخور خبک
 کنند و ملال هم بد بگورسانند و با خاستا ملال برسد و
 فلعها خراب کند و بجز در کوه و بیابانها بسیار کند و نرها
 از آن باشد فصل مستماید آنکه زمانه بسیار باشد
 و برف و بازان بسیار و ائمه باشد و زاهها ایمن باشد
 و در زان قوت نباشد اما خیر از اجف باشد که هیچ صحت نداشته
 باشد و اما در اقلیم ستم در بعضی ناحیه قتل و کشتن بود و معا
 کسی بکشتاید که خلق را ملال رسد و از آن خبک و قس
 پیدا شود **باب طالع مرنج** خداوند مهر و شمشیر
 و حکم آن لیل کند بر شاری و فرصت و مضرت و در و لیل
 اسلام و مظفر نباشد بر دشمنی و مراد حال و زرا و سادات
 و فضائل و ائمه و علم و مراد حال حرب و خواجه سربانان
 و خوانوانان و بختار باشد که خرم باشد و مضرت و عیش و
 عشرت باشد و بازان ای بختار باشد مضرت و عیش و عشرت
 باشد و بازان بخاری باشد و جوین قوت عکس عسل بر است

در

در

در مباح خلق مملک دزدان و بدکاران و بد فعالان و رسو
 شد دزدان چون دندی از جانی بکشد بوزی پیدا شو
 و از دانی جوئیات و بخت و جرم و بخت فراوان باشد از دانی
 و قوت کار پیشه کاران در ناحیه کویتا و عیش و نشاط باشد
 و از طرف خراسان بیست باشد و در عراق و از ریاچان خرم
 و خوشی باشد کاربان دکانان بخت باشد و قمارش بخت
 و بوشم بیست و استقامت اهل علم بشادی باشد بخت
 فضل باشد انعامت بخت بود در رفاه و بخت و بخت
 میوه فراوان بود و هوامعند و خوشد خلق و نکاح بیست
 و استقامت اهل نشاط فضل خزان بخت که خزان خوش باشد
 و بازار بخت بخت و مزار حال مزارغان و قوت احتشام و مو
 گوستان فراوان بود و در بخوری باشد از بخت سرفه و ذکام بیست
 و علاج نیز باشد و در سرواوان هفت اهل صلاح باشد انقلا
 باشد و از طرف دیار ایمن باشد و در خزان پنبه و بخت
 بود و مملک خلفان نباشد فضل من استقامت بخت بود و
 چشمه کشاید و مریدان ایمن باشد اهل علم و فقها با صاحب
 دیوان نزع افتد و قوت علم باشد و ز فاهست باشد از خا
 پادشاه در خوش و بخت و قوت پادشاه و از دانی خوب و کران
 چرخ باشد و بخت و قوت پنبه کاران در دستان باشد بخت
 در طالع عمر طالع ساعه طالع خداوند مرخ مشتهر
 و حکم آن در کمال مملک پادشاه و قوت نوکان و جود

کمال غنی

کرم نشان و مملک رسانند لشکریان حرکت کرم بر دانی
 نوکستان و قوت اهل صلاح و خبک و فتنه بودن و خراب
 عمارت و بخت کرم و بخت بودن و زحمت اهل بخت و خبک
 قاس و کرم و واسط و خرم و عمارت کرم و انقلا بخت
 از حال بحالی کشتن و بودن بخت بازاران در بخت و مملک دزدان
 و مطربان و خوانان و خواجه سراپان و قوت دزدان و
 نا اتم راهها و خوانان و ظلم و مملک مزارغان و بخت
 و بخت بازارها و خون و بخت و فضل بیست و مملک اهل
 و اشوب و خن و حیوانات متوسط و بخت و بخت و بخت
 تا بیست بخت کند که تا بیست کرم باشد و بخت و بخت
 و بخت در هوا پیدا شود و قوت بازارها باشد و مملک اهل
 زمان و نشاط کرم بود و بخت میوه رسد اهل علم در مملک
 باشند و دانی مکن عمل باشد و در بخت و بخت و بخت
 بیست باشد و در بعضی و بخت و بخت و بخت و بخت
 صنفی و بخت و بخت باشد و در بعضی و بخت و بخت
 و بخت کند که خزان ناخوشی باشد و مملک خزان باشد و بخت
 بیست باشد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 حشام بخت باشد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 بیست بخت باشد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 باشد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

و بعضی در کار باشند بعضی عزل شوند و امر او بولد در حق
و فوت باشند بازان در خزان بنیاد بکنوب که افتاب در
آخر برج عقرب باشد بازان بنیاد باشد کند تا آخر خزان انکا
بازان بنیاد فضل منار لیل کند که زمستان بنیاد است و سخت
باشد و بازان فراوان بنیاد ببرد و سبب بنیاد بود و خانه ها که
ویران کند و چشم ها بکشد در آخر منار که بکاه ماند باشد
زلزله کند و سخت باشد و چنانچه جائی خراب کند و جویان بنیاد
باشد و گوشت به بها باشد و چری و شیرینی کم بود و سخت فراوان
بود و بخوری باشد از اسفند و پیش از اما س کند بلکه مرگ
در آن باشد **در طالع فوسر خداوند شری و مصلحه**
اگر کسی است از فرزندان دوازدهم دلیل کند بر ظفر بودن پادشاه
و فرزندان و این بودن از خون دشمنان و فرار حاکمان و قضا
و امیر و فرار حال قلم ستم و چنگام و فوت کوفتی و کشتن عرافین و
فوت بزرگان انجا و علماء و ائمه راه ها و ملال و اهل متقی ملا
دزدان و بدکاران و فوت اهل قلم و صاحبان دیوان و این بود
رحمت و نظر عنایت پادشاه در خواستشان و از زلزله و حیوانات
و فرار و چری و شیرینی و گوشت و بها و خرم و خوش و بازان بنیاد
و عیش و ناز و بودن غلبه فراوان و آفت شکوفه و کل بازام و خوش
باز بزرگانان و فوت خواجه کان و بازان مسجد ها و نماز گزین
و مله و قطع شدن سن و فجور و ملال دزدان و بدکاران و ائمه
راه ها و بازان بازارها و بنکوی حال اهل علم و نظر عنایت پادشاه

در طالع سل

بایست طالع فضل بنیاد لیل کند که تابستان کرم و فراوانی و از سران
جو و کندی و شیرینی و چری باشد و مراد خال حذر از و بودن ملال
اگر مرگ و احتشام و اهل کوه نشینان و باز خواست بایست طالع
و بنیاد محبت انداختن شری و قمار و بخوری و بد و چشم
خوارش اندام فضل خزان بدانکه که خزان بجای خوش باشد بازان
بکاه بنیاد و بنکوی و بنیاد حیوانات از آن باشد و بنیاد
ایمن باشد و صوبه کوهستان فراوان باشد و دروغ و غش فراوان
و از آن باشد و خلافت و خوش باشد و دروغشائی مرگ
باشد و عدل و انصاف و راستی و از ره دهد احتشام در ملال
باشد و قوم درها بین از همه ظلمه ایمن باشند فضل منار لیل
کند که منار باشد که بنیاد بنیاد و چشم ها باشد برف و بازان
و چندان بنیاد اما آفتش نباشد و بیزحت و بخور و درج از رخ
کرم باشد از مفاصله و بملو و باز و ویای باشد چنانچه پادشاه بنیاد
و سماع و نوطا بعلمان و خلوتها باشد و غوغا و بوج و بخور و
کندم از آن باشد و گوشت بنیاد باشد و چری به بها باشد و کرم
بنز و کسب چشمه کاران کم باشد و حالشان خوش باشد و ظلم باشد
و زنان و خانوانان در عین مراد باشند در آخر سال از سر
باشد از مشرق اما فوت نباشد ایمن باشد **در طالع سل**
حک خداوند و حل است و مثلث خاکی حکم بر فوت و مراد
پادشاه و استقامت حال اما از اندک ملال خالی باشد و بنیاد
باشد همه دفع جمع دشمنان است و خدا و کند دشمن مرگ

در طالع سل

شود و فضل شهنشاه گشتد و ملک برقرار نماید و عاقبت آنکه
اینگونه شود و پناه اهل قلم و وزیران که شکوی نباشد و محض هم
پروین آیند و رحمت پرستان جمعی از اهل قلم بنمایند و فضل
بسیار کند که چهار خرم و ابو یار از بیاد اهل قلم این خوش باشند
و مزارغان و مشایخ حالش بنکوبور و اهل قلمه حالشان بنکوبور
و اهل حبشه و اطراف ایشان گفتگو و خبایه غارت بود و در میان
نعمت فراوان بود و جو و گندم از آن بود و چوب و شیرین و سیاه
و آفت کوسفندان باشد و علف کم باشد و در طرف دیگر
خطر باشد و بار کاناان حالش بنمایند چنانچه پای هم کورنگو
باشد و ملای جمعی از بزرگان باشد و فضل نباشد و سیل کند که
نجات کرم باشد و بارها مختلف بناید و بناید و پدید شود
و در دنیا ایشان گوشت و روغن فراوان باشد و خال خواجه گان
فوت باشد و مراد بناید و کور باس از آن باشد و مخالف بناید
و حال نماند باشد اهل قلم ظالمی بنیسه گیرند و رعیت بر ملا
و معصیان ملای رسانند و بگویند مشایخ باشند و بگویند قار با بفر
و جمعی از عوانان و اهل اعمال عزل شوند و باز خواست کنند و زند
گرفتار شوند و عاقبت شصت عوانان و ظالمان بنیست شود که
خلاف خرم باشند اهل سادات و فضل و علم مراد بناید از طرف
پادشاه نعمت بناید و فضل خزان سرور باشد و آفت درخت کنار باشد
و باران کوه و بیهوده کوهستان آفت رسد و باد بوز که همگی خشک
و خراب شود و بعضی که بدان بنیست باشند و بگویند آفت نرسد

و شهر بنیست و تابان و بعضی از سادات و سادات و سادات
در آخر خزان از آن خنک گویند از تنهای بنیست و بیرون آید و فصل
و ظفر بناید و جان بناید و جان بناید و کور و ناچسب بناید
بعضی غارت کنند و فضل و خور و خوش باشند و فضل نباشد
و سیل کند بر سر مای سخت باز از آن بود و آفت بود و در
امان باز از آن بعد از آن بناید بر کشتن و فصل نباشد و باران
امان از آن سادات باز از آن بناید و باران بناید و باران
سیل کند بر سر مای سخت و از آن بناید و فصل نباشد و فصل
کم باشد و ایمنی راه بناید اهل قلم از آن بناید و باران
و عوانان و اهل نباشد و در میان سادات باشد و باران
و توان و داران باشد و در میان مردم بناید و باران
باشد از کرم و خشکی سرور و زکام و بعضی از بزرگان
باشد و در آخر سال از آن بناید و باران نباشد و باران
فصل در آخر سال عادل شوند و بعضی از سادات و سادات
و در میان سادات و بعضی از سادات و سادات و سادات
و سیل کند که چون سادات و سادات و سادات و سادات
نباشد و رعیت و رعیت نباشد و در میان سادات و سادات
نباشد و با مخالف باز از آن بناید و باران نباشد و باران
و در بعضی از سادات و سادات و سادات و سادات و سادات
گیرند و ظلم نباشد و رعیت و رعیت نباشد و باران نباشد و باران
سنگابو و ملای نباشد که از آن بناید و باران و کور و کور و کور

در طالع سال

خبر و فتنه و در بعضی ولایت پنهان و باره فاضل بد حال از نیک
و مطربان و ملال در بازار و عزت شد کشته و ملال در و سنا
و مراد عان و دها فتن و بد حال از نیکان و نایم راه و فوت
در زن و بد کاران و قتل خون و بزرگ و فوت مشایخ و نو بزرگ
اهل منق و مجور و خراب خاندان کهن فضل استایل کند که مال است
کرم و بپزایی حال رخت و ایمنی خافضا و سادات و ایمنی غریب
بنطایفه و کرم و کرم و بایضا خالف و بایضا کرم و بایضا و هوای
بازان نایب و اوزان کوشش و بیه و کرم و اجناس طباخی و ایمن
بودن لشکریان و ایمن بودن راه و قطع شد ظالم و فوت
مشایخ و مراد عان از خون و بار شاه و وزیر و ایمن بودن از
و حیوانات نهانه باشد و فوت اهل صلاح باشد فضل خزان و لیل
کند که در وقت خزان بار استایب بازان بکاه و بار و خزان
سبکبار شده باشد و بار شاه روی برسد باشد روی و رجا
مشرق کند و بوردش و طغیان و بوردش و بوردش و بوردش
موسط باشد چه بزرگ کند و کار پیشه کاران بکوه باشد اما از
جهت ظلم و ملال باشد خاسارات و فضا و طری باشد خال
مشایخ و دوسا و دها فتن و احتشام و ملال باشد خواجه
و بازندگان از دیوان در ملال باشد و اهل فلم و ملال و رعیت
کوشند بعضی رعیت جلای وطن کنند حال عوانان و کرم و لیل
کند و فوت و نایم راه و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
کند که در مشایخ و بار باشد و بار و بار و بار و بار و بار و بار

در طالع سال

و حال بار شاه و وزیر و لیل کند و استقامت و مراد و فوت و ظفر
بافتن و بوردش و در میان و مشایخ و نایب و نایب و نایب و نایب
عام بکرم و نوحه کاران باشد و نایب و نایب و نایب و نایب
و از کوسکی ملال شوند و لشکریان و ملال باشد بعضی
شوند و قلعها استوار کنند احتشام و کرم و فوت کرم و مراد
اهل سنا باشد پیشه کاران و ملال باشد نایب ملال کند
و هم در بار ملال باشد و فوت و بوردش و نایب و بار شاه و بار
خلال کند انقلاب شود از مکر و حیل و کرم شوند جمع
زاهل کرم و ملال و سد چنانکه قتل و خون و بزرگ باشد کرم
و در خوف و بیه از ان باشد و اهل فلم در ملال باشد از نایب
و بوردش و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب
مثله ای لیل کند و بوردش و عظمی و بار شاه اسلام و ظفر و نایب
و فوت و مراد و ایمنی در دشمن ظفر و نایب و نایب و نایب و نایب
کرم و عد و نایب کرم و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب
کرم و عد و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب
فوت و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب
و نیکوئی خاسارات و فضا و حاکان و نیکوئی باز نیکان و
ایمنی راه و بید حاکان و ملال و عوانان و کرم و نایب و نایب
در زن و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب
و از نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب
حال نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب

در طالع سال

در طالع سال

و کسب و با شد فضل انسان دلیل کند بر نیکوئی حال بادشاه
 اسلام و وقت و فرصت مدد و استیادشاه اقلیم سیم و این بود
 جمله دشمنان و وزیران و کارکنان بدو ان بنووت باشند و نعم
 و جو و کسب و شریک از ان و کوشش فراوان و پند و گویا س فر اول
 باشد و مدد اقلیم از دنیا بجان نرختا گران باشد و چنان پای آفریند
 و اما اقلیم سیم موفت باشند و عبت و اهل مزاد عان خوش بمانند
 و کوه ساره بنکو بود و موه فراوان و دزدان باشد و قضای و
 علما و حال بنکو باشد و امر و محنت و محنت بنی باشد و اهل و
 و مشایخ را اندک ملایم رسد اما با ز بقوت پند و سازا کار
 مذکور باشد نوازش بایند از جانب بادشاه کوبین را پاک دارد
 و این و اسلام کویا کند فضل خزان دلیل کند که خزان خوش
 باشد و بازان مجد اعندال بپاید و در پشما و گویا س از ان بود
 و صفتی بقوت باشد و موه کوهستان فراوان باشد و درخت
 خرما با ریب است هر چه شریک از ان باشد حیوان و فراوان
 و این همه و بنووی حال زنان باشد نکاح زنان بسیار باشد
 و خرمی و سعوت بسیار باشد اهل طرب خوشحال باشند و مطربان
 کارشان نیکو بود و پیشه کاران بنکو پشما و سماع و دعوت
 فراوان باشد و جمعی از عوافتان و بدکاران را ملایم رسد و نیک
 از این قوم بود فضل نشان دلیل کند که زمستان باشد که در آن
 بر فراز باشد سرما سخت باشد بازان بسیار بود و برودت و زلزله
 باشد و خاندان کهن را ویران کند و نعمت فراوان و متوسط و

در اخلاص سال

چیز و شریک و همزم و دو غن جراح متوسط باشد و نواز
 باشد و اعانت و عمارت بسیار باشد و بافت با اند و او
 و بازان حق است کنند و جمعی عدل شوند و جمع بر آیند و قوت
 کبرند و حال سارا ز بنکو بود و مراد باشد حیوان و متوسط
 و در آخر سال از حنف کیند و او زنها بسیار باشد در آخر سال
 ایضا و جاسوسان بسیارند و خبر میابگویند اما هیچ نشود و نشود
 نباشد الله اعلم **فصل در طالع سال** و اخلاص الساعه و جمیع
 منمات معبر اصحاب ان مشتمل است بر سه فصل **فصل**
 در دانستن موضع شمس و مر از بروج اثنی عشر و ان موقوف بود
 بر دانستن موضع مر از بروج اثنی عشر و ان موقوف بر دانستن
 موضع شمس از ان تا پاشد ان بعد از آن که موضع شمس در
 موه شمس از عدد در روزهای مکتوب و در هر برج توان دانست
 و ان از ان یکصد مضبوط و به حساب جمل از بروج ان از ان بود
 جالبی که محمول بر جمل است **اولا** لیلا و لا شمس و راست
 لیلا کطلیل شهر و کونه است و موضع مر از بروج بطریق
 متعدد بیان کرده اند و آنچه از ان شهر و استیلا است که از
 این قطعه مستفاد میشود **بیت** هر چه از ماه شده متی کن
 پنج و یک و فزای بر سر آن پس بخرج از ان بخانه شمس خانه
 که جای ماه در ان آنچه از پنج کم بود بمنزله در شمس که شروع باشد
 مراد از ماه ماه عربیت در وجه شب است از سی یک کج است و اگر
 پنج و یک و فزای باشد در حنا از ماه بعد بروج شمس پیدا کنند بر

در طالع سال
 در اخلاص سال
 در طالع سال
 در اخلاص سال

در اخبار ملک مهمل

بلکه اسهان اولی است و فاعده دیگر از شیخ ابو علی منسوب بدست
از ماه هر آنچه میرود و نخبین کن پس سریره دیگر بر او نخبین کن
از خانه شمس طرح کن سی سی مهمل در جبهه مرا نخبین کن
و فاعده دیگر آنچه بخواجه نصیر الدین طوسی منسوب بدست
آنچه از ماه میرود و بشماره هر یکی را بداند انکار
پس از آنچه طرح کن سی سی نابد آنجا که مفصل است و سی
چون بداند آنکه انساب کجاست از دو هم خانه ابتدا کن و
فصل در اخبار آن مهمل عجیب بودند و در هر روز از شی
و از آنرا ابیانی که علامه طوسی در این باب مذکور کرده است
میتوان نمود اگر چه استنباطی مهمل بدان نشده لیکن از آن موجب
بین و استحقاق و در این خطا اولی است از جداول که در
تفاوتیم بجهت انکار ثبت میکنند مع ذلک ثبت آن جداول نیز
بر وجهی که بعد از اتمام کتاب میکنند تا که هر استنباطی مهمل خواهد
در آخر نسخه از رسم نموده بان رجوع میکنند و با شش دان
بیانات ثبت **الک**
هر که باید بشاید حد کم بزل جرم مهمل در جبهه بعد از
نیک باشد هم سفر مهمل و سی جبهه پوشش در جبهه
کوچه نیک ابتدای کار و نخبین بدو بنیاد کردن خانه خنجر کاشتن
الک

ماه چون بدو شود باشد عقد نکاح است
نعم افکند بناغ نامرینه شدن بدست

و از آنکه در جبهه و نخبین

مرکب

مرتب

در اخبار ملک مهمل

خوبتر بدو را خواند و توان عطر این نخبین
از جبهه بکن نخبین در خنجر و نخبین ه
کوچه شایه شرکیت مع بر و نخبین
مضد کردن بدو در کتابه رفتن و نخبین

الب
چون بود در برج جوز نور جرم انساب
بمع ترک آن خطائی ده که چون باشد
هم توان خواند کتاب هم توان دید امیر
هم توان نامه نوشتن هم توان اندک الله
جمله پوشش ترا باشد سفر کردن و نخبین

لیکن ناخن چک مضد جبهه خطا
الشرط
ماه چون در برج خوزا بدو باشد نگو
جمله پوشش سفر کرد و رفت باشد
داروی مهمل را و خوردن عود و خوردن
نامه بنویشتن چه گویم که هر چه بدو بود
میسرید که باید رفتن موی بپزدن و نخبین
مضد نخبین بنای و نهادن مهمل
الاستد

ماه ماه و سپهر جرم افکند برج شهر
نیک باشد عقد دسین شغل بکوفت و نخبین

مرتب

مرتب

مرتب

卷之五

وزیرای ناحبازان و وی تخت از اساز

مع تو که آن خطای اندازان عین خطاست
لباس نفی پوشید رای سفر کردن خطاست

الكتاب

مهرچه از سوی سید ابدجوی سبزه
بر روی خامون می شاید شد با افلاک

نویسنده شاید از این بخیر و موکار
خاصه از تعلیم علم حائسین و اکابر

خوب باشد هیچ توکبان سپهرانیند
 نیک باشد زکری خاص علاج قصه

المبشرين

مدحیه در منزلت پور پنگو پور بکرو و زینم
هم سفر هم عقد هم جوهر خوی بنوسنیم

خاصہ پوشیدہ لباس نوٹ کر دین جام می
خاصہ پوشیدہ سماع جانقاری خبک

لیکن چون بکنش از هفت و هجده درود
هر که کاری کرد پیش از بدو بی فرج

العقرب

ماء چون در برج غفر پدید آید بشک باشد بکسر
خوردن دان و بکردن طعام غفره

در اخبار و مسائل

در جراحت سبب شایدهم معاجین ساحین
هم سوگواری و فتنه حضرت ایا احسن

است شاید ریاضت دادن نافع نکند
لیکن روشکارها را بکوشا شد سودمند

الفنوس

ماه چون در فوس آید نیک باشد چاکار
اولین نوبت و جموع علم آخرین فصد شکار

هر که بیع جوهر حیوان کند کرد رجول
خاصه پیشش بوجه برافاضه رود

فرض دادن موثر در تخم کشتن بدو
 که کسی سهل خون و بیشک عذر خو

الحمد لله

ماه چون در حدی که شد کار بزرگند و خوراست
جامه پوشید خوشی است صد گهرین

جادوی ساحری را با خدا بیرون بیا
منبر خاص این عطارد کره نظر دارد به ماه

نیک باشد مکرر او چند را و قصد
توبه بدارش همان هم عقد را و قصد را

التَّائِبِينَ

ماه چون درد لو نباشد که باید جد جهد
از برای کشاکش و بشن مشاف عهد

در اختصار اشعار

۱۳۰

بنده شد بنده کز باری دهد اقبال بخت
بنده دهند و خردند و خردند و خردند
حصن و قلعه ها شاید در او کرم بنیاد
لیک نقل و قصه و مزاج و نند و شرف و بنا
الحق
چون فرد و چون باشد بنده با شد و شکفت
قصه کرم و دست با بار انا خن گرفت
دعوت خود بنده با شد و شرف و بنا
اناره به کوب و بر و شرف و بنا
هم کلاه هم قبا و هم کرم و پیرهن
آنچه در بر داری نزلها و شرف و بنا

مرتب

کبر و عزت و المذهب و المفا و المصلح و المصلح و المصلح
بسم الله الرحمن الرحيم
و زید و زید و زید و زید و زید و زید
عنه المفضل و زید و زید و زید و زید
حاجی محمد و زید و زید و زید و زید
لما یحب و زید و زید و زید و زید
محب و زید و زید و زید و زید

ولا یعلم الغیب الا الله

هو الله العالی العزیز
فی سماء قریب النجوم و احط بالاجرام
اغانی و خفا و منطوق و منطوق و منطوق
المعروف و منطوق و منطوق

والله العزیز الرحیم

مرور و انا سمن راء نکند	ما بینا حق ابداء نکند
ما للشم نزل کرم ندیمه	صانع بی بدل حکیم علم
انکه هفت ندره کی و یما	کرد پند که کس نبود شایار
کرد پند دلیل همه خویش	خند زن هر یکی فرزند و شایار
دارمان عقل فایدا نسیم	نزد یوسف و یوسف و یوسف
و نعت انبی صلی علیهم	اسمان کرد احضار و پند

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در اعجاز اقلاد

کست است سما محمد را ه	و اخترانش ایمن باداد ه
آسمانی ولی بحکم زمین	اخترانی دلیل و هیردین
باد بیجان هر یکی از ما	هر یک بان بیکران درویشا
سبب قیام کسب	
چون بدیدیم که در پیشین	هم دانش بعد دانشین
نیت دانش بخوبی به ه	کاندرا کج حکمت و فتنه
کردم آغاز مدخل منظوم	داد کردیم در او بی علوم
تا هر انکس که یاد کرد این	باش دان فاضلان روی زمین
فی الزمان	
بهر شریف خویش اقلان	کرد از مدحت حال بدین
بو محامد محمد احمد ه	که بعد است بر توان غرید
زانکه مایه است آفرین راو	نور دیده است نورین راو
میرد شمس چون رخسار	ز خال و نور نور و سالان
نادار و نگر میخورگشتا	مهر بد است او بقتل هزل
اختر او لباس میمون باد	وان اعدا اش خسرو و عدل
از فضو کفون به پروازم	خواطر از نظم مدخل آغازم
اول ز هیات فلک گویم	بهر احکام اختران یویم
در اعجاز اقلاد	
آفریننده پوی و ملک ه	وانکه نه آفریند چرخ فلک
بویکم ماه بر دویم نیرنگ	بان قاصد بر سهیم هیرنگ
شمس بر چرخ چهارم اعلام	چهارم چرخ پنجیم بجای

شمسین

بهر چرخ

در اختران

در اعجاز اقلاد

در اعجاز اقلاد

شمسین چرخ و شمسین دان	هفتمین است منزه کون
باز هشتم که تا سازد درویش	دراویشم که همه در او است
در اعجاز اقلاد	
عد بهر چرخ هفت شد معلوم	بشمار بعد از این بر چرخ معلوم
حکما اختران برین بحکم رصا	اختران را گرفته اند عدد
بان بهشت مدد هزار	هفت از ایشان کواکب ستا
زحل مشرب است به هرام	شمس نا همد بهر مه شان نام
تابناک است نام دیگرها	که از ایشان کنند بیکروها
باز کردند اهالی حکمت	هشتمین چرخ را درویش
چون تمامی بخار شده است	برج کردند هر یکی را نام
وانکه از اختر کوان رفتند	صوت انگشت هشت چرخ
هر یکی بان موافق برجی	دانش این به که از هر درخی
پس بخارند بشنویان ترکیب	نام برج از صورت بدین ترتیب
حمل ثور بعد از آن جوزا	سرطان اسد و بکر و عذرا
شعر و قوس و میزان و جد	حذرت و اوست و حوت و میزان
در اعجاز اقلاد	
پس برین جمله را که بر دم نام	اختران صالحا شناس نام
اولین از برج با هشتم	نام این بره دان دگر کردم
هر دو و برج را شد بیوت	همچو جیسر و کان با حوت
زهره و اخوانه ثور هم میزان	شمس و اشرو ماه و سرطان
نیر و اخوانه حوت و جوزا	در حوت است جد و لوسرا

در اعجاز اقلاد

در اعجاز اقلاد

در فوج کواکب
 در فوج کواکب
 در فوج کواکب
 در فوج کواکب
 در فوج کواکب
 در فوج کواکب
 در فوج کواکب
 در فوج کواکب

در فوج کواکب

چون بزم علم استوار است	مرد دانا دل سار مستار
از خستاجل گرفت هناد	و دم برجا که از اعداد
بجوز او جیم از سرطان	چون حمل صفر الف نور است
و او زمین نهاد عفرین	چون اسد دال آن بنده
و لوی با الف بماهی داد	نوسر حط نشان جنگ نهاد

در فوج کواکب

در اختران بیاید هم	چون بدانند از برج زم
بود لشکر مینگار از دفتر	آخرین حرف نام هر اختر
بر همین کن و ناسخ و کسر	همچو از شمس و زهر

در فوج کواکب

ب دویم روز و نذران سپهر	الف است و لیمه نفوم
خرشک ط بود با لام	همچنین تا که مهر سد بنام

در فوج کواکب

و آن و آنکه الف نشان	تا از آغاز هفته بکشد
هم چنین تا رسد شنبه	و از دو شنبه علامه

در طبایع کواکب

در نادان همه طبایع	بر چهار نوع طبایع
نور خاکی و آب و خاک	حل است آن و شیرکان
و از خاک چون عطر	طبع جوزا و دلو و بقیه هوا

در طبایع کواکب

در فوج کواکب

زحل انکوب شنبه شمر است	دقت شش شنبه نواست
مشتر از کز و اسد بر و	سعد نذران کرم نور و
نار از برج نحس و نوبی	کرم خشک از طبع عطر جلی
شمس هم کرم خشک و	نحس و اجتماع و سعد نظر
سعد ماده است شنبه	پنهان نده یا شد و شمره
و آنکه نامش از اختران	سعد ماده شنبه و کرم و

در فوج کواکب

شرف فتاب آن و جلد	نور و شرف شتاب محل
مرز حلو از شرف و	شرف مشرب است سرطان
بیاید از برج و شرف	همچو از جوت زهر و
پنهان نده یا شد و	هم چنین آمد این و
شرف راس خوانه و	نشان در کمان شرف و
چون شرف گشت و	در روز و بود و

در فوج کواکب

چون هبوط از محل برج	و آن برج پس بر جبهه مثل
جای برج چون شود	و از دوم و هبوط نشان
باز و نیزان هبوط	و از طبع و خوشه ناهید
و از ماهی هبوط	عطر و نوا و مهر است
و از ماهی هبوط	و از هبوط و نوا و

در فوج کواکب

خانه کوکب از برج بکر	و از شماره و بنور و
----------------------	---------------------

در شرح کواکب

خانه هفتمین و بیست و نهمین	لبه معلوم کرد و در آن
چون گذشتی توانی طوطی	روح هر کوی به بین و ببال
هست روح زحل بیرون کمان	روح و جیگر ز منان دان
باز مرغ را بر ج اسب	اوج باشد اگر شوی بر صد
سوی خورشید چون شود	ز روی اوج باقی از سر طمان
اوج رخسند زهره بد زام	هست جو ز او در امت اعلام
روح عطر به ج اوج بر افان	ماه ز این هر دو به دین افان

در شرح کواکب

روح نیر روح طالع دان	وان ز نایب صنع صانع دان
فوج ماه ثالث از طالع	دان خورشید بنسبت از ناسع
زهره در پنجین بود یکم	هچتر خانه ششم هم برام
شاد در نازده است اجل	در دوه و فوج رسد خل

در بیان شرف کواکب

شرف شمس نور در ج است	باد کبریا که مایه فوج است
شرف زهره هفت کبریا	از روح ایچتر در حساب فوج
شرف نیر نیر پنج دهست	سهرج در شرف نصیب است
در جاست شاه کبوان	در شرف کتر از سه هفت دان
آن روح پس با نرزه هفت	وان بگرام بدست هفت شمار
سهرج ریس را بود شرف	بوزن و این رسد بحف

در بیان افلاک

در ج افلاک بر استاه	هسته ده و دوه در هفت
---------------------	----------------------

در بیان کواکب

هر یک روح از آن روح است	هر روح از دین شمس است
تا به شمس یکدین است	هم چنین تا به شمس است

در بیان کواکب

نظر اختران بکن معلوم	تا بدانی تمام علم نجوم
چون دو کوی بود بر گرد	بلک به پیش نه ز یکد یکسر
دان که هر دو را قران باشد	و این چنین حال به کوی باشد
در یکی از دو کوی بر ج سیم	باشد از نیر روح باز در هم
دان که شمس باشد با شمس	شرح نوبع شمس از دیر این
چام است در هر نظر کا هشر	هر روح غمت هم را بش
در به نیم و با هم نگویند	دان که شمس و شمس شوند
هفتمین خانه را مقابلان	اوش کینه و مجادله دان

در بیان کواکب

هر ستاره که او قند باخو	در یکی روح و یکد ج همی
خلق را حله اتفاق بود	کمان ستاره در اختران بود
جز فز که چون چنین است	عنه که به مجمع خوانند

در بیان کواکب

چون یکشنبه است شمس خور	وانکه در شنبه است و ز فر
رو سه شنبه است بگرام	انکه در پنج شنبه است
چنانچه کوفت کوی فر	سعد را پنج شنبه آمدیم
زهره داد جمع در نجل	دار شنبه خدای عز و ج

در بیان کواکب

در بیان کواکب

در بیان کواکب

در بیان کواکب

در بیان کواکب

در مقامی فرج

۱۱۳

شب یکشنبه آن برآمد	فان قبل فرجش برآمد
شب دوشنبه آن برآمد	واند خولها چه پس است
شب سه شنبه آن برآمد	چارشنبه شب حل بقدر
شب چهارشنبه آن برآمد	شب پنجشنبه آن برآمد
شب شنبه ای کزین ایام	بیم ترنج والبت مدام
امریا ساعت	
ساعات اولین روز	ان باشد از آن از آن دوک
کان شب دوازدهم	کرده باشد حکم از حکمت
واند کو کو که کن و کت	و همین ساعده است عشا
مرسم راهین شش ساعت	و همین کن بجهت هفت
در مقامی فرج	
بشناس از برج ماده نو	تا در احکام باشد رهبر
نوع حل آن نور ما کت	هم چنین کبریا جو فتن
در منقلب ثابت در جسدین	
بوفلک برج منقلب جای	واند این باب حکم بسیار
حل است اول کبر سلطان	باز میزان و حکم بیک
ثابت آمد بوضه چاردر	عمر و دلو کاوشر شهر
نوس جوزا و خوشه ماه	وصف ایشان اگر من خواه
گویم این علم هفت عین	که بود این چهار و جسدین
مثلثان ششی	
هر مثلث که طبع دارد	شمس رت روز او هر

در مقامی

در مقامی

در مقامی فرج

۱۱۴

وانکه می مشرب و بکوبت	باز این سخن که هست
فان شب خلا که فتن	روز ششسان زحل شرب
در مثلثان ششی	
وانکه بدارست طبعش	رت روز شرب حل شانی
بزرگ شب مقدم آید باز	هر روز مشتری بود ایام
در مثلثان ششی	
وانکه طبعش مناسبت	نهرم در روز هفت از این
دیکران بعد از هر ماه	شب بود و مختلف این
صفتان و زشتی بکفر	وین بدانی شوی علم
در مثلثان ششی	
دان در کور که جمع	نهرم و پس فرشتان
باز در سبب است زهره	بشنو این نکته است خوش
صفتان روز شش	انکه خوانند نام او هر
در مشرب و غیره و جنوب و شمالی	
شوامد نور این برج	برهوز شرب و باز کما
وانکه شان نادر مغر	بوج جوزا و دلو میز
سرطان است ماه عصب	انکه دارند از شمال
نور یا سبب و حکم	که فرزند از جنوب
انکه خوانند و از کانی	
طالع آن برج با تدا	که برانده باشند
هر کیز نادران	طالعشان همدار

در مقامی

در مقامی

در مقامی

در مقامی

در مقامی

در مقامی

دوی و مکر و ضعیف و خلل و کبر و عناد و زنا و خلل

درت و محنت کی ایک

چه حد بروج شد کوم
دان که بروج را که ششم
ده درج هر یک از آن اقسام
باد کبر از ره وجوه مجوم
سبب اقسام کرد مرد حکم
بین بکند وجوه کربش اقسام

ابرو و جفا که آخرت است
 چید مرغ از غل خوش چار

من چه يك يك بيا كنم شير
 وان رخو رشيد هم حصار

بعد از آن چو کشته از خور شد
برج کرد تمام از نا امید

مهر و اول آمدن طلسم بعد از آنکه تا زمانه و آن

در خور از احکام مبدء زحل شری و پس میرام

مشریایان چنانچه میگویند

و مریخ باز خورشید است
فصل

جنگ سعاد و ان جنگ
پس از آنکه در این جنگ

[illegible]

چون




نہ

ج

4-

من

三



14

چون به پیش تو من مندا امام
ظاهر شرف چون شو شرف

پس تو را و بعد از آن در بران
پس در راعست فتوه و طرفه

باز عوا که خواند شیر میزد
و زبانا چه میگفتی اکمل

و در کتی بعد از شش و نگاه
از پس پلدها سعادتمند
از نعام بیلدها بای راه
که بفضیلتی شایسته

اولین زاج دوم بلعت
باز فرغ مقدم و رنجا

اختیار الراجح خاصہ بند و پوشیدن

بلکه در برج منقلب نماید
تا بدین وجه و در پیشگاه

در شرکت و ترویج کمال

ماه پادشاه و چون
پادشاه نور سعاد از سعد

ورکزی ای رفیق حمام	ماه ناپدید بخانه هب زام
نیز به شمع بخانه	و در طاقان و اید شایب

فدند و بروج مسرور است
لیک اندر بروج آتی میر

۴۰

و یکوان بود نظر بخورش	نیک باید بدوستی نظرش
در هر جهت نشانند	
و در رختی نشانی اند باغ	تمام نورانی چه چرخ
ماه باید به برج ثابت در	کوکی سعد بنما و نظر
و قدری از نورانی است	بنکوی اختیار ساعت
مطلب ماه را بخانه خال	و در طایفه بود باشد یال
در هر یک کتاب درین	
و در تعلیم میری فرزند ه	اندر این اختیار بد میسند
جای مدد به روح بارگویی	و در بنای بهوس و سنبلی
و طایفه ویشی نکوان	و در وان از خوش کرده کمال
در هر یک مصلحت درین	
خون ریزن دار و نور باید	اختیار نکوان که شاکد
ماه را باید باشد در پای	اندر اندام بخانه آبی
نظرش سوی هر بد نام	و در نظر باشدش سوخته
چون نظرد وستی بود درین	دور به از مغانه کوان
در هر یک مصلحت درین	
در هر یک خری بنکر	نا که در برج باد بهشت
و در بنای بهوس و تلخو	و در بنای بهوس و تلخو
در هر یک مصلحت درین	
در کف فضا تا خامت	نظرش سعد از خوش
و در کف فضا تا خامت	نظرش سعد از خوش

در هر یک مصلحت درین	
چون طلبکار اختیار شود	و در نورانی است و شوی
پس بر مخ منظر او پیوی	و در نورانی است و شوی
و در خود از مشری بود بهتر	نیک دان گوید و سنی است
در هر یک مصلحت درین	
چون که اختیار است صواب	نیک دان گوید و سنی است
و در عطار و نظر کند شاید	نیک دان گوید و سنی است
ناظرش قناب باید ماه	نیک دان گوید و سنی است
سوی برج باید است دیدار	نیک دان گوید و سنی است
ناظرش جز بهتری میسند	نیک دان گوید و سنی است
نیک باشد نظر سوی کوان	نیک دان گوید و سنی است
نظرش بایدش سوی پیر	نیک دان گوید و سنی است
تا نباشد بهر دهر و نظره	نیک دان گوید و سنی است
عمله تالش باید و شد پس	نیک دان گوید و سنی است
از مقابل جدر کن تو بیع	نیک دان گوید و سنی است
در هر یک مصلحت درین	
که بود در برج ثابت ماه	نیک دان گوید و سنی است
که بود برج خاکی مفرش	نیک دان گوید و سنی است
در هر یک مصلحت درین	
برج خاکی طایفه از اجاه	نیک دان گوید و سنی است
ناظرش سعد از خوش	نیک دان گوید و سنی است

گر که سوار او در این هنگام نظر از راه درستی هیر

در سقو کردن

ورگی نیز اخبار سمن	مادر بروج منقلب هیر
نیک باشد بروج خاکی نیز	لینان سعد بحر کبر نیز
نیز از محوط طالع درویش	یا که باید نه هم هیر

در شمشیر رفتن

در شهر اندرون شوی زن	باید در بروج ثابت ماه
طالع وقت باد و هم سعد	نابود جمله کار و شوهر

در ملک خانه رفتن

بکسی که بخواه خانه داری	کار و زو خواهدیش که بر او
باید از مه گرفته باشد نیز	برج ثابت و کونند و جیش
از محوس و لیک باید دور	در ستان گرفته کارش دور

در شمشیر رفتن

ورگی نیز با کسی عهد	اندر این کار باید شمشیر
نابود در بروج خاکی ماه	نارغ از بحر خالی از اکره

در سقو خریدن

مکن چون خری سوار خط	ماه در شور خواه باید اسد
کرنهانی به بروج و جیدین	نظر سعد زاده از زین

در شکار رفتن

و باید است شکار شو	کوش تا ساعه اخبار شوی
نابود و بروج میان ماه	یا که خانه از دو خانه و شری

در اینجا شای اندر حوت نکذری هیچ از این چای بود
در کمال کوکب از هر نوعی

مر حلو اول لیل از هوار	مرد هافن بوضیاع عفتل
همچنین بر سواد پیر لانت	مشری نیز به روز پیر افست
نیز بر فاضله و امه وین	و کبودی اهل صفت همین
بوسیله دلیل بهرامت	نیک و خوی و خون و زرا کام
بوسلایین شد قیاس لیل	نیک و زردی و مهر از جلیل
بوزان است کوکب فایده	و هر و هم بر نکهای سفید
نیز بر جمله رنگ لیل	بود بران خواجگان اصل
نیز بر کوکبان و بر کتاب	شد لیل او بونک کونند آب
ماه بر منشا دلیل آید	نیک و سیری از او بیفزاید

افصال است کوکب از این

بالحق دار باشد اجتماع	باشد اغان کارها بخند
طلب خلیفه و خواجه فصد	به بود کرد این بناری فصد
نیک و از حرب و از کبر کون	بال از خواسته و فتن کردن
و در بشد ایشان فساد نظر	هر چه خواهد بکن که بد نظر
عرضه کردن پشاه ساجدی	طلب مال و اند جای د
باز تو بیع به سیاست را	نیز نیکو بود عمارت را
لین از اغاز کارهای و کو	اند این وقت به شناسان
و در شلیکشان نظر بطلد	مر پشاه خوب تر باشد
و در راست طالع کون شاد	نیز نظر خواه نویسنده

در مقام نظر و مشاهده

در بود این نظره مقابل را	دید و مشاهده را
--------------------------	-----------------

در بود مه مقابل زهره	باشد آغاز کارها شهر
در بود مه و زمانه نظر	وقت تزیین و شرکت است
بزرگ بود بخار را	لبنه و سبب به عمارت را
باز نشانی بود هارابه	کانه و عیش و خوش و لذت
در مقابل بود و میثاق رسول	در فرستادن برید رسول

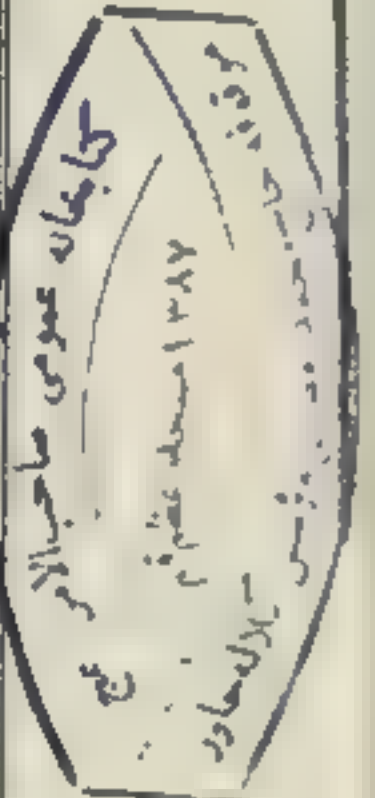
در مقام نظر و مشاهده

در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول

در مقام نظر و مشاهده

در بود و زمانه نظر	باشد آغاز کارها مجلل
خاصه تزیین و جواهر	کانه و سبب به عمارت
باله بود و کند که درین	هم چنین جوی حوض کنند
باز نشان کو بود و نظر	کانه و سبب به عمارت
سبب پیر و خواجه و دهکده	بنک میدان عمارت نشان
و رن باشد نظر و مجز و سبب	بود و سبب به عمارت

در وقت



در وقت که کند نظر	باشد آنوقت بنک و سبب
نظری دید و از مقابل	کار و سبب به عمارت

در مقام نظر و مشاهده

در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول

در مقام نظر و مشاهده

در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول
در مقابل بود و میثاق رسول	در مقابل بود و میثاق رسول

در وقت

در فتح البلب

اما در باب فتح البلب گویند انشا الله و گویند بگوید که خانه
انسان در مقابل بگوید بگوید و چون انشا الله و مشرق
برخ با انشا الله و مشرق با مرق و حل باشد پس اگر
جهت باشد قبل از آن باشد و آباد و اگر نباشد باشد دلیل کرم
باشد و اگر نباشد باشد دلیل برف و سرما باشد و قطره
و مشرق با انشا الله با انشا الله و کرم باشد و نظر هر
و حل با مرق باشد بگوید دلیل باری بود و مرق در برجهای انشی
کمی آب و یازان بود و برجهای آن دلیل برف و آب و یازان یکی هوای
نقل کو اکت ز برهی بودی اگر مرق در برج انکه نباشد و اخراج
عطار در دلیل از آن بود و الله اعلم و قرآن را به که رحل و مرق
زاد و برج سرطان و افق انداخته باشد برای آنکه هر دو بخور
و بدخالت برای آنکه سرطان و بال رحل است و هبوط مرق
ناشر آن باشد که شریک و حرب بدیدار و نال ظاهر شود
و بزرگان و مالداران فرو روند و بزرگان فوت گیرند پس اگر کو
سعد و حال قرآن در طالع قرآن غالب باشند شریک و کرم
و در قرآن علویین رحل الاقل گویند و مشرق سهم الثاني گویند
و چون قرآن کو اکت افق شود و خواهد که بداند احوال عالم را
و این موجب بر طالع قرآن نگاه کنند تا بداند که چون طالع
طالع قرآن گویند و آن بوج را که قرآن در روی بوده باشد
موضع قرآن گویند پس چون غلبه سعد را بر طالع قرآن و
جایگاه قرآن و مشرق معلی بود اند آن عد و فرخی بدید

فتح البلب

اما در باب فتح البلب گویند انشا الله و گویند بگوید که خانه
انسان در مقابل بگوید بگوید و چون انشا الله و مشرق
برخ با انشا الله و مشرق با مرق و حل باشد پس اگر
جهت باشد قبل از آن باشد و آباد و اگر نباشد باشد دلیل کرم
باشد و اگر نباشد باشد دلیل برف و سرما باشد و قطره
و مشرق با انشا الله با انشا الله و کرم باشد و نظر هر
و حل با مرق باشد بگوید دلیل باری بود و مرق در برجهای انشی
کمی آب و یازان بود و برجهای آن دلیل برف و آب و یازان یکی هوای
نقل کو اکت ز برهی بودی اگر مرق در برج انکه نباشد و اخراج
عطار در دلیل از آن بود و الله اعلم و قرآن را به که رحل و مرق
زاد و برج سرطان و افق انداخته باشد برای آنکه هر دو بخور
و بدخالت برای آنکه سرطان و بال رحل است و هبوط مرق
ناشر آن باشد که شریک و حرب بدیدار و نال ظاهر شود
و بزرگان و مالداران فرو روند و بزرگان فوت گیرند پس اگر کو
سعد و حال قرآن در طالع قرآن غالب باشند شریک و کرم
و در قرآن علویین رحل الاقل گویند و مشرق سهم الثاني گویند
و چون قرآن کو اکت افق شود و خواهد که بداند احوال عالم را
و این موجب بر طالع قرآن نگاه کنند تا بداند که چون طالع
طالع قرآن گویند و آن بوج را که قرآن در روی بوده باشد
موضع قرآن گویند پس چون غلبه سعد را بر طالع قرآن و
جایگاه قرآن و مشرق معلی بود اند آن عد و فرخی بدید

کدبیا ایشان بر صحت
 شک دو و سه بعد از سجده بنابر چهار کدب

شک چهار و پنج بعد از سجده بنابر چهار کدب

شک شش و هفت بعد از سجده بنابر چهار کدب

شک هشت و نه بعد از سجده بنابر چهار کدب

اما از جهت قیامها بیجا و خوبا و جهه هر کس
 و زیادتی اجتناباً سجد سهو کنند

در کدبیا در صورتی که از شکوبات

آشک دو و سه بعد از سجده بنابر سه کدب

شک دو و چهار بعد از سجده بنابر چهار کدب

شک چهار و پنج از حال قیام فرو نشینند

شک شش و هفت از حال قیام فرو نشینند

شک شش و هفت از حال قیام فرو نشینند

شک شش و هفت از حال قیام فرو نشینند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِأَمْرِ مَوْلَا سَيِّدِ
مَوْلَا شَرَفِ مَوْلَا
كَارِخَانِدُ عَالِي الْبَحَامِ عَلِي
خَارِقِ قَائِمِ زَبَرِ

طَبْعُ
فَلَسِيْلَه

کتابخانه عمومی صاحب الامر ع
۱۳۸۷ مسجد اعظم قم
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



